



فترسی!

Fear Not!

نویسنده: دکتر سیما پیروز
Author: Dr. Sima Pirooz

نویسنده: دکتر سیما پیروز
Author: Dr. Sima Pirooz



فترس!
Fear Not!

زیرا خدا روح جُبن را به ما نداده است بلکه روح قوت و محبت و تادیب را. (دوم تیموتاؤس ۷:۱)
For God hath not given us the spirit of fear; but of power, and of love, and of a sound mind. (2 Timothy 1:7 KJV)

فترس!

Fear Not!

نویسنده: دکتر سیمای پروز

Author: Dr. Sima Pirooz

انتشارات خدمات جهانی فارسی زبان
Persian World Outreach, Inc. Publication

Email: pwo1998@gmail.com

Web Site: www.persianwo.org

حق چاپ محفوظ است توسط نویسنده و PWO چاپ دسامبر ۲۰۲۴
All rights reserved by the author & PWO December 2024

شما ببخش! You Forgive!

چطور از این پیغام بعنوان وسیله‌ای برای بخشیدن هم‌دیگر استفاده کنیم.

How to use this message as a tool to forgive one another.

بخشش مرکز نجات و زندگی مسیحی ما است. برای خداوند بخشیدن ما آسان نبود، برای ما هم بخشیدن دیگران آسان نیست. البته وقتی که نجات را دریافت می‌کنیم و روح‌القدس را در قلب خود داریم، بخشیدن آسان‌تر است. اما هنوز باید سعی کنیم تا بتوانیم ببخشیم و فراموش کنیم تا روزی که شبیه به فرزندان پدر آسمانیمان شویم. (متی ۵:۴۵)

Forgiveness is the center of our salvation and our Christian life. It wasn't easy for Jesus Christ to provide forgiveness for us, and it is not easy for us to forgive others. Of course, when we are saved and have Holy Spirit living in our hearts, it is easier, but we still need to work on forgiving and forgetting until the day that we look like the children of our Father in heaven. (Matthew 5:45)

در طی چهل سال راه رفتن با خداوند، دریافته‌ام که حتی وقتی دستور خدا را درباره بخشش بین ایمانداران دنبال می‌کنیم، که البته این روزها آنهم بندرت در کلیساها انجام می‌شود (متی ۱۴:۱۸-۱۷)، یکی از دلایلی که بخشیدن را دشوار می‌سازد، ترس

از کمک به بی‌عدالتی در دنیاست. دلیل دیگر این است که مقصر نامشخص بماند. بنابراین، با این فکر که این بی‌عدالتیست اگر کسانی را که به ما صدمه زده‌اند از فکرمان دور کنیم، پس آنها را موقتاً می‌بخشیم ولی دائماً درباره آنها فکر می‌کنیم و با خود حرف زده کلنجار می‌رویم و آنها را رها نمی‌کنیم. اگر فکر آنها دردمان می‌آورد، پس هنوز آنها را کاملاً نبخشیده‌ایم. اما اگر حتی دردمان نمی‌آید، فکر به آنها هنوز می‌تواند سدی برای زندگی آزاد و آزادی فکری ما باشد.

During my forty years of walking with the Lord, I realized that even when we follow God's instruction about forgiveness among Christians, which we rarely practice in the churches these days, (Matthew 18:14-17), one of the reasons we have difficulty forgiving is our fear of helping to spread injustice in the world. Another reason is the fear of giving the wrong impression about who was at fault. So, we think that it is not fair to let people who hurt us off the hook and even if we forgive them temporarily, we will think about it over and over and self-talk about it over and over and we don't let it go away. If thinking about it still hurts us, we have never forgiven the person, but if it doesn't hurt, still thinking about it can be a block for us to live a free life.

من این متن را بخصوص برای مسیحیان نوشتم تا با پر کردن جاهای خالی تعیین شده در لابلای آن، بتوانند افکار خود را درباره کسانی که به آنها ظلم کرده‌اند بنویسند و آنرا در جایی امن و خصوصی نگه دارند با این فکر که مطلب حفظ شده است اما نه در فکرشان. آنوقت می‌توانند انرژی فکری خود را آزاد کنند تا به کمک خدا بتوانند فکرشان را زیر فکر مسیح بیاورند. (دوم قرن تیان ۵:۱۰) آنوقت دیگر مجبور نیستند که درباره آن با خود یا دیگران صحبت کنند و یا آنرا برای بحث و نظر و قضاوت عمومی

در اینترنت مطرح نمایند. به این ترتیب بعد از مدتی که بدون آن افکار سپری گردید، وقتی دوباره آنچه نوشتید بخوانید، معمولاً آنرا با دید واضحتر و بی طرفانه تری می بینید بطوریکه تقصیر خودتان را هم می توانید تشخیص دهید. آنوقت تمام ماجرا بنظرتان کوچک و بی اهمیت می آید و نمی خواهید بیشتر به آن فکر کنید و احتمالاً آنها را پاره می کنید و خودتان را هم می بخشید. اما اگر خواندن آنها هنوز دردتان می آورد، دوباره ببخشید و نوشته ها را بایگانی کنید تا دفعه بعد که باز تصمیم می گیرید آنها را بخوانید و باز ببخشید حتی اگر مجبور باشید هفتاد و هفت مرتبه اینکار را تکرار کنید. (متی ۱۸:۲۱-۳۵) من پیشنهاد می کنم که اولین باری که به نوشته هایتان رجوع کردید، خوب فکر کنید و یکی دو کار خوبی را که آن شخص در گذشته برایتان انجام داده کنار اسمش بنویسید. اینکار بخشیدن را برای شما آسانتر می کند. من اینکار را کردم و به من کمک کرد چون یک روز که به منظور اضافه کردن فضای دیجیتالی کامپیوترم، نامه های الکترونیکی خود را از سالهای قبل پاک می کردم به چند نامه محبت آمیز برخوردم که از طرف کسی بود که برایم سخت بود او را ببخشم و همانجا قلبم برایش نرم شد. همچنین پیشنهاد می کنم دعای ربانی (متی ۹:۶-۱۳) را حفظ کنید و هر وقت فکر آن ظلمها به سراغتان آمد، آن آیات را تکرار و روی آنها تعمق کنید. اینکار در موقع دعا هم کمک می کند تا تمرکز خود را بدست آورید.

I made this tool mainly for Christians to write their thoughts in the blanks about anybody who has hurt them and keep it in a safe and private place and try to let go of that thought by thinking that they kept the record, but not in their mind. So, they can release their mind's energy to be used by God and allow their thoughts to be captive to obey Christ. (2 Corinthians 10:5) Then they don't have to talk about it to themselves, others, or post it online for a public judgement. In this way, after a while being free from those thoughts, when you get back and read what you wrote, usually you see it more objectively and you

see your faults clearer too and the whole thing seems silly to think about anymore and probably you tear them up and you forgive yourself too. If reading them still hurts you, again forgive them and put them aside and go on free till next time that you decide to read them again and forgive them again even if you need to do so seventy times seven. (Matthew 18:21-35) I suggest the first time that you go back to them, think harder to remember one or two good things that person has done for you. That makes it easier for you to forgive, as it did for me. One day I was cleaning my emails from years ago to increase my computer space and I found some kind emails from somebody that I had hard time to forgive and my heart melted. I also suggest you memorize the Lord's prayer (Matthew 6:9-13) and anytime you start to think about those wrong doings, recite it and meditate on those verses. This can be done during prayer as well, which enables us to refocus and get back on the right track.



یک در هزار "One in a Thousand"

"یعنی دریافتم که در میان هزار مرد می‌توان یک مرد محترم پیدا کرد ولی در میان هزار زن یک زن قابل احترام هم وجود ندارد." (جامعه ۲۸:۷ از مژده برای عصر جدید)

I found one upright man among a thousand, but not one upright woman among them all.

Ecclesiastes 7:28

عیسی مسیح فرمود؛ من راه و راستی و حیات هستم؛ این ادعای بزرگیست و ادعاهای بزرگ معمولاً زود رد می‌شوند. اما صبر کنید، چون خدا حقیقت است و کلام او تنها حقیقت در دنیاست. من این را بارها در طی هفت دهه سفر زندگی‌م در این دنیا کشف کردم. این روزها توجه مخصوصی به سنگهایی مثل اگت و جیود (اگت و جیود دو نوع سنگ هستند) و بردن آنها پیدا کرده‌ام تا درون زیبایشان را ببینم. این زیبایی شگفت‌انگیز را نمی‌توان تنها با عبور کردن از آنها دید. عیسی مسیح فرمود. "شما می‌گویید خدا قادر است که از این سنگها فرزندان برای ابراهیم برانگیزاند." (لوقا ۸:۳ و غلاطیان ۲۹:۳) و وقتی رهبران مذهبی از او خواستند که مردم را ساکت کند تا او را نپرستند، او در جواب ایشان گفت: "به شما می‌گویم اگر اینها ساکت شوند، هر اینه سنگها بصدآیند." (لوقا ۱۹:۴۰)

Jesus said, "I am the truth, the way, and the life!" This is a big claim a person can make, and big claims can easily be dismissed. But not so fast, because God is true and His word is the only truth. I found out this fact over and over during my seven-decade journey in this world. These days I am interested in rocks such as agates and geodes

(agates and geodes are two kind of rocks), and cutting them to see amazing beauty in each one of them, which can't be seen just passing by. Jesus said: "I tell you that out of these stones God can raise up children for Abraham." (Luke 3:8 and Galatians 3:29). And when the religious leaders asked him to make people quiet and stop them from praising him, he said; "I tell you, if they keep quiet, the stones will cry out." (Luke 19:40)

من یکی از آن سنگها بودم وقتی که او مرا پیدا کرد وعلاقه‌اش به من افتاد. او اجازه داد تا من دهها سال در رودخانه بغلطم و در تمام راه مرا محبت و مراقبت کرد و به من شکل داد. وقتی اثرات زیبایی او در من ظاهر شد، با شادی مرا با ارزشتر از یاقوت خواند. (شاید پینایت؟) (أمثال سلیمان ۱۰:۳۱، ۱۵:۳ و صفتیا ۱۷:۳) او چند برگزیده دیگر هم داشت که در انتخاب هر کدام دقت مخصوص بکار برده بود و در آخر برمی‌گشت و همه را جمع می‌کرد که هر جا اوست، آنها هم با او باشند.

I was one of those stones when He found me and Had interest in me. He let me tumble in the river for decades and all along He loved me, watched me, and shaped me. When He saw the rays of His beauty in me, He called me more precious than rubies. (perhaps a painite?) (Proverbs 31:10 and 3:15) (Zephaniah 3:17). He chose some others, and He was quite specific about each one and at the end He came back and collected all of us to be with Him.

در حالیکه در رودخانه غلطان بودم، خیلی چیزها دیدم که باید با شما در میان بگذارم. چه کسی می‌داند، شاید شما هم وقتی او را دیدید، بهتر او را بشناسید و درک کنید که چرا او چنین ادعای بزرگی کرد. در کنار رودخانه گلهایی را دیدم که با کوزه‌گوشان مقاومت و جدال می‌کردند. سنگهایی را دیدم که اجازه نمی‌دادند سنگتراش آنها را به

شکلی که می‌خواهد بتراشد. درختهایی را دیدم که به تبری که آنها را می‌برید فخر می‌کردند. عده‌ای را دیدم که خود را خود ساخته می‌خواندند و خالق خود یعنی خود را می‌پرستیدند و عده‌ای را دیدم که خود ساخته بودند و خدا را می‌پرستیدند و از خدا و انسان برای فراهم کردن موقعیتشان تشکر می‌کردند. سیلها و قحطیها دیدم. جنگها و صلحها دیدم. مردمان مختلفی را دیدم که از کنار رودخانه می‌گذشتند، پادشاهان و کاهنان، ثروتمندان و فقیران، گدایان و بخشندگان خوش. خیلی وقتها ظلم بیحد و محبت ماورای تصورم می‌دیدم. مردمی را دیدم که به عقب نگران بودند، جایی که احتمالاً رودخانه شروع می‌شد و آنهایی را دیدم که نگران بیشتر بودند، جایی که احتمالاً رودخانه خاتمه می‌یافت. بعضی هم فقط می‌خواستند در همانجا خیمه زده خوش باشند. زنها دیدم، مردها دیدم، و آنهایی که نمی‌دانستند جزو کدام دسته‌اند. اما بچه‌ها را از همه بیشتر می‌پسندیدم چون بازیگوش و کنجکاو بودند و ساده و وفادار، و همه را محبت می‌کردند و زود می‌بخشیدند.

While tumbling in the river, I saw many things that I have to share with you. Who knows, maybe when you see Him, you know him more and understand why He claimed what He claimed. Along the river, I saw the clays that resisted the potter, stones that resisted being shaped by the mason. I saw the trees that boasted to their logger. I saw those self-made, who worshiped their creator and those who were self-made and thanked God and others for the opportunity. I saw floods and I saw famines. I saw wars and peace. I saw people going along the river, kings and priests, rich and poor, beggar and cheerful giver. Many times, I saw cruelty and kindness beyond my imagination. I saw people who looked back to see where the river started, those anxious to see where it will end up, and those who just wanted to camp

wherever they liked. I saw men, women, and those who were confused about their gender, but children were my favorites. They were playful and curious, simple and faithful, and loving and forgiving.

در طی رودخانه، مردمی از هر نژاد و فرهنگ و زبان دیدم که بعضی با احتیاط قدم می‌زدند و بعضی می‌دویدند و همه چیز را زیر پایشان له می‌کردند که از دیگران جلو بیفتند. من ترس آنها را می‌دیدم که ناشی از بی‌محبتیشان بود و غرورشان را که ناشی از خودخواهی و رقابتشان که ناشی از حسادت و طمعشان که ناشی از دوستی با دنیا بود و فکر کردم که چه کسی می‌تواند در مقابل اینها بایستد؟ (أمثال سلیمان ۴:۲۷) مردمی را دیدم که قانون را مو به مو نگه می‌داشتند و آنهایی را دیدم که تابع هیچ قانونی نبودند. محبت و فیض را در مردم می‌دیدم و نفرت و انتقام را، و هر کدام از این مردمان به من ثابت می‌کردند که خدا حقیقت است و کلام او تنها حقیقت در دنیاست.

Along the river, I saw people from every race, culture, and language who were walking carefully and those who ran and stepped on anything to get ahead. I saw their fear out of lack of love, their pride out of selfishness, their competitions out of jealousy, and their coveting out of love of the world and I thought, who can stand that? (Proverbs 27:4) I saw people who kept law religiously and I saw lawlessness. I saw people's love and grace and I saw their hate and revenge. And each one of those people proved to me that God is true, and His word is the only truth.

این داستان، داستان چند زن و مرد است که در مسیر رودخانه زندگی می‌کردند و زندگی آنها ثابت می‌کرد که خدا راست می‌گوید و قتیکه بوسیله سلیمان پادشاه گفت: "دریافتم که در میان هزار مرد می‌توان یک مرد محترم پیدا کرد ولی در میان هزار زن یک زن قابل احترام هم وجود ندارد." (جامعه ۷: ۲۸) البته کلام خدا عمیقتر از آنست که من بتوانم درباره آن بحث کنم و مطمئنم که معانی عالی و عمیقی برای هم زن و هم مرد دارد. اما برای من و بخصوص هر چه بیشتر به انتهای رودخانه نزدیک می‌شویم حتی بطور سطحی هم با آنچه دیدم مطابقت می‌کند. نمیدانم کی و از کجا این رودخانه شروع شد، احتمالاً از جایی خیلی بالاتر از اینجا. بعضیها می‌گویند از میلیونها سال پیش و بعضی می‌گویند فقط حدود ده هزار سال یعنی از وقتی که آدمها بوجود آمدند. من انتهای رودخانه را هم نمی‌بینم اما می‌توانم بگویم که خیلی دورتر از اینجا نیست. بعضی می‌گویند خیلی نزدیک است و بعضی می‌گویند خیلی هم نزدیک نیست و حتی بعضی اصلاً اهمیت نمی‌دهند که بخواهند دوری و یا نزدیکی آنرا حدس بزنند. من با اینکه در حدود هفت دهه، که بنظرم معادل چندین بار زندگی کردن می‌آید، اما انگار فقط یک وجب در این رودخانه جلو رفته‌ام. اما این مهم نیست چون منظور و کیفیت سفر مهم است نه طول آن. بعلاوه زندگی من و آنچه دیدم آنقدر بیدار کننده، با ارزش، و رنگارنگ بوده که حتی با وجود دردها، سختیها، مصیبتها، و آزار و اذیتها ارزش تجربه کردن را داشته است.

This is the story of some men and women who lived along the river and proved that God was right when he said through king Solomon "I found one upright man among a thousand, but not one upright woman among them all." Of course, God's word is more mysterious than I can talk about, and I am sure it has wonderful, deeper meanings for both men and women. But to me, even superficially it matches what I saw and more and more as we got closer to the end of this river.

I don't know when and where the river started, probably from long way above. Some say millions of years ago, and some say just a decade of thousands when people came to existence. I don't see the end of the river either, but I can tell that it can't go very far from here. Some say very soon, and some say not so soon and even some don't care to predict it. Even for seven decades and feeling like living many lives, still it seems like I have been travelling just an inch in this river. But that doesn't matter, because the purpose and quality of the journey is more important than the length of it. Plus, my life and what I saw was so eye opening, precious, and colorful that even with so much pain, suffering, and persecution it was worthy of being experienced.

خوب، داشتم می‌گفتم که من رفتار خیلی از مردمی را که می‌گذشتند تماشا کرده به آنها فکر می‌کردم. این برای من مهم بود و مرکز سفرم بحساب می‌آمد که آنها را بشناسم. سعی می‌کردم بفهمم آنها چه برداشتی از خودشان و از رودخانه دارند. می‌خواستم بدانم هدف آنها و مقصودشان از عبور کردن در راستای رودخانه چه بود. آیا فقط می‌خواستند زنده بمانند و یا هدف بیشتری داشتند. و اینکه چطور در راه با هم رابطه برقرار می‌کردند تا بتوانند در این عمر شبنم‌گونه‌شان به هدفشان دست یابند.

Well, as I was saying, I observed and meditated on the behavior of many people passing by. It was important to me and the center of my journey to learn about people. I was trying to understand their understanding of the river and of themselves. I was trying to find out what their goal and purpose of walking along the river was. Just to survive or more? And how they related to each other

along the way to reach their purpose in their dew like life.

در اوایل سفرم زنی را دیدم،

.....
.....
.....

In the beginning of my journey, I saw a woman,

.....
.....
.....

او از نظر دختر و نوه‌هایش که با دروغ‌های دخترش شستشوی مغزی پیدا کرده بودند، اصلاً قابل احترام نبود. بیشترین فیضی که می‌توانستند به او نشان بدهند این بود که گاهی دلشان بحال او می‌سوخت و خود را راضی می‌کردند که او بیش از این نمی‌فهمد. اما من آفریدگار را آنقدر می‌شناسم که بدانم او قلب آن زن را می‌دید و اینکه چقدر سعی می‌کرد شایسته احترام باشد. اما بهر حال آرزو می‌کردم که داستان او با بدنامی خاتمه نمی‌یافت. بدنامی او آنقدر بود که به آمار نامحترمان ببیوندد و به آسانی فراموش شود، اما افکار، دید، و نقشه‌های خدا با انسان متفاوت است.

She was definitely not upright in the eyes of her daughter or her daughter's children, who were brainwashed with her daughter's lies. The best and at the most gracious moment they only could have pity on her and justify that she didn't know better. I knew our creator enough to know that he saw her heart and her trying to have

integrity. But I wish this woman's story didn't end in her defamation. She was defamed enough to be only a statistic easy to be forgotten. But God's thoughts, views, and plans are different than people.

هنوز به داستان این زن فکر می‌کردم که زن دیگری را با خواهرش دیدم،

.....
.....
.....

I hadn't got over the story of this woman that I saw another woman and her sister,

.....
.....
.....

فکر می‌کردم چقدر زندگی این دو خواهر عوض می‌شد اگر هر دو واقعا قابل احترام بودند.

I was thinking what a different life they would have experienced if they both were truly upright.

همینطور داشتم در رودخانه قیل می‌خوردم که زن دیگری را دیدم،

.....
.....
.....

I tumbled more and I saw another woman

.....
.....
.....

بطور اتفاقی در طی سفر این زن حرفها و مکاتبات او را با اطرافیانم شنیدم و دیدم، و تعجب کردم از اینکه در همه این سالهایی که مردم را فریب می‌داد، چه دروغگوی ماهری شده بود که خودش هم دروغهای خود را باور می‌کرد. او خود را بسیار محترم و یک قربانی می‌دانست و فکر می‌کرد وضعیتش خیلی بهتر می‌بود اگر در شرایط بهتری بزرگ شده بود. اما با همه اینکه مردم را فریب می‌داد و قیافه حق به جانب می‌گرفت، هنوز عده‌ای بودند که می‌دانستند او از عزت و احترام فرسنگها دور است.

I happened to observe her private communications with people along her journey and I was amazed how throughout years of deceiving people, she had become so expert that she herself believed her own lies. She thought she was upright, but a victim. She thought she could even do better if she was raised in a different environment. But regardless of her deception and deceiving others to save her face, there were still people who knew she was far from upright.

عجبا، بعضی وقتها فکر می‌کنم که چقدر فکر فریبکار می‌تواند قدرتمند باشد و مانع دیدن حقیقت و دلسوزی برای دیگران شود. البته تنها این زن نبود که خود را قربانی می‌دید. در واقع تعداد کمی بودند که اینطور فکر نمی‌کردند. این روزها مد شده که مردم جزو جنبش "من هم!" باشند. این مطلب مرا بیاد زن دیگری می‌اندازد که مثل خیلی‌های دیگر فکر می‌کرد که زنها همیشه در طی تاریخ قربانی مردها بوده‌اند. او حتی خودش هم از نظر خدا و مردم قابل احترام نبود.

Wow! Sometimes I think how powerful a deceiving mind can be in order to prevent you from seeing the truth and having passion for others. Of course, this woman was not the only one I saw with victim mentality. As a matter of fact, there were few without. These days, it is fashionable to be a part of “me too” movement. That reminds me of another woman who like many others thought women have always been victims of men throughout the history. She herself was upright neither in people’s nor in God’s eyes.

زن دیگری را دیدم،

.....
.....
.....

I saw another woman,

.....
.....
.....

حتی مادر این زن هم او را قابل عزت و احترام نمی دانست.

Even this woman’s mother couldn’t call her upright.

مادر خوانده‌ای را دیدم (شاید زن بابا)،

.....
.....
.....

I saw a stepmom,

.....
.....
.....

مادر شوهری را دیدم و مادر زنی را،

.....
.....
.....

I saw a mother-in-law,

.....
.....
.....

در طی سفر رودخانه، بدنامی‌های مختلف زیادی برای زنان دیدم اما دو نوع آنها از همه ناعادلانه‌تر بود، زن بابا و مادر شوهر. ناعادلانه بود، چون وقتی دو نفر همدیگر را ملاقات می‌کنند، هر دو از صفر شروع می‌کنند و فرصت مساوی برای شناخت همدیگر دارند. اما زن بابا و مادر شوهر باید از زیر صفر یعنی با فرصت نامساوی شروع کنند تا بعنوان یک انسان شناخته شوند. تعجیبی ندارد، چون مردم از بیچگی تقریباً در حدود نهصد کتاب در مورد زن بابای شریر و فرزند خوانده یتیم و معصوم می‌خوانند. و این با وجودیکه گاهی هم حقیقت دارد، اما بصورت یک تصور عمومی درآمده است.

Along the river I saw defamation of many but defamation of two kind of women was so unjust, stepmom and mother-in-law, especially stepmoms. The unfairness is because when two people meet, they both start from zero with equal chance to get to know each other. But in the case of stepmom and mother-in-law, they start below zero with way unequal chance of being known as a person. No wonder, because people from childhood read almost nine hundred books about evil stepmoms and innocent stepchildren. So, that became a common assumption, even though sometimes those stories come true.

آه، یادم آمد، خیلی بالاترهای رودخانه قبل از اینکه این زن‌ها را ببینم، دو تا دوست صمیمی بودند، دو تا دختر مدرسه‌ای،

.....
.....
.....

Oh, I remembered, way up the river before I saw all these women, there were a couple of friends, two schoolgirls,

.....
.....
.....

هر دو در مورد خودشان فکر می‌کردند که بالاترین مقام اخلاقی که یک انسان می‌تواند داشته باشد دارند که محترم باشند. اما من می‌دانم که حداقل یک نفر بود که با آنها همفکر نبود، صمیمی‌ترین دوست کودکی و هم مدرسه ایشان.

زنان زیاد دیگری را دیدم که می‌گذشتند و بیشتر آنها ادعا می‌کردند که قربانی سیستم جهانی، یعنی خدا و مردها هستند و در مقطعی از عمرشان آشکارا به جنبش؛ من هم؛ می‌پیوستند. آنچه باعث تعجب من می‌شد این بود که همان زنان که خود را قربانی و فمینیست می‌خواندند، حالا معنی حقیقی آن هر چه که هست و یا هر معنی که برای آنها دارد بماند، همانها نه تنها با مردها در جنگ بودند، بلکه هر فرصتی هم که پیدا می‌کردند، به زنان دیگر ظلم می‌کردند. خلاصه اینکه در تمام طول رودخانه، زنی را ندیدم که احترام او معروف باشد.

Both of them thought of themselves as moral and as upright as a human can be. But I know that at least one person didn't think so, their childhood best friend.

I saw so many more women passing by, most of them claiming to be a victim of the world system, either by God or men and at some points of their lives came out of the closet and joined "me too!" movement. What surprised me was the same women who called themselves a victim or feminist, whatever the real meaning of the word was or whatever it meant to them, they not only were at war with men, but they also victimized other women whenever they got a chance. All along the river, I didn't see a woman that was known to be upright.

من در طی رودخانه مردان زیادی را هم دیدم که بیشتر آنها چشم چران و هوسباز بودند و در تمام عمرشان دائما چشمشان دنبال زنها بود. اما چند مرد اقا هم بودند. خدا مرد و زن را بسیار نیکو آفرید. آنها آزاد بودند و حق انتخاب داشتند. برای همین خدا آنها را بدقت زیر نظر داشت و گفت: "کسی عادل نیست یکی هم نی. کسی فهیم

نیست کسی طالب خدا نیست. همه گمراه و جمیعا باطل گردیده‌اند. نیکوکاری نیست یکی هم نی. " (رومیان ۳:۱۰-۱۲ و ۲۳، مزمور ۱۴:۱-۳ از ترجمه قدیم). بعد از دیدن آنچه دیدم، با این حرف خدا موافقم. نه اینکه از اول او را باور نکرده باشم، اما حالا برای باورم دلیل هم دارم.

I also saw many men along the river, mostly loud and rough, being bad boys chasing girls all their lives, but there were also some gentlemen. God created men as well as the women very good. They were free to choose and make decisions. So, God watched them closely and said: "There is no one righteous, not even one; there is no one who understands; there is no one who seeks God. All have turned away, they have together become worthless; there is no one who does good, not even one." Romans 3:10-12, 23, Psalm 14:1-3 After what I have seen, I totally agree with God. Not that I didn't believe him in the first place, but now I have proof of it too.

بهر حال، در تمام طول رودخانه و اکثر اوقات می‌دیدم که مردها در مقام رهبری مردم هستند، چه بعنوان پادشاه و رئیس جمهور، و یا کاهن و ملا. و یا مستقیم و غیر مستقیم یکنوع پیشوا بودند که مردم آنها را بر زنها ترجیح می‌دادند. برای انتخاب رهبر، مردم باید قابل احترام بودن آن رهبر را تأیید می‌کردند. پس اصطلاحاً و بقول معروف؛ یک در هزار؛ مردی را تأیید می‌کردند تا رهبر آنها باشد. اما چه کسی از زندگی خصوصی آنها خبر داشت و چقدر از زندگی‌شان شفاف بود؟ هر چند گاهی قیافه حقیقی آنها بیرون می‌آمد. اما چه فرقی می‌کرد. مردم همان مردمند که بسرعتی که یادشان می‌رفت شب قبل شام چه خورده بودند، این را هم فراموش می‌کردند. و آنوقت زندگی ادامه می‌یافت و آن رهبر در نظر طرفدارانش هنوز با احترام باقی می‌ماند. یادم می‌آید وقتی که آنها یک زن زناکار را پیش عیسی مسیح آوردند، او را

بی حرمت خواندند و سعی کردند عیسی مسیح را مجبور کنند با آنها موافقت کند تا آن زن را سنگسار نمایند. فکر می‌کنم مردی که با او زنا کرده بود یکی از همان "یک در هزارها" بود که نمی‌خواستند همان قضاوت درباره‌اش انجام شود. عیسی مسیح به آنها فهمانید که هیچیک از آنها عادل و با حرمت نیستند.

However, all along the river and most of the times I saw that men were leading people, either as kings and presidents, or priests and mullahs. Or some sort of leaders, direct or indirect, one way or another, people chose them over women. To choose a leader, they had to approve that they were upright. So, one in a thousand so do speak, a man was approved by most people to be upright and their leader and who knew their private life and how transparent they were. Once in a while their true face came to the light and so what, people being people forgot it as fast as they forget what they had for dinner last night. So, life goes on and the man stays upright in the eyes of his fans. I remember when they brought an adulterer woman to Jesus, they called her unrighteous and tried to force Jesus to do the same. So, they can stone her. I think the man who did adultery with that woman, was one of those "one in a thousand" that they didn't want to bring him for the same judgement. Jesus implied that none of them were righteous and upright.

بله، در میان این مردها، مردی را دیدم،

.....
.....
.....

Yes, among these men, I saw a man,

.....
.....
.....

او ممکن بود که بعنوان یک کاسب صادق در محله‌اش مورد تحسین باشد، اما خانواده‌اش برای او احترامی قائل نبودند چون از او وقت، محبت، و توجهی نمی‌گرفتند که در زمان رشدشان به آن شدیداً نیازمند بودند.

Maybe he was admired as an honest businessman in his community, but his family didn't think of him as upright, because they didn't get any time, love, and attention that they desperately needed from him while they were growing up.

مرد دیگری را دیدم،

.....
.....
.....

I saw another man,

.....
.....
.....

او مثل خیلی از مردم استانداردهای اخلاقی‌اش را خودش ساخته بود که الزاماً مطابق با استانداردهای خدا و خانواده‌اش نبود. شادی او در این بود که در روزنامه شهر اسمش جزو محترمان و بعنوان "یک در هزار" خوانده شده بود.

Like most people he had created his own standards for integrity, which was not necessarily accepted by his family or by God. He was happy that his name was among uprights in the newspaper of the town as “one in a thousand”.

بعد از آن مرد دیگری را دیدم،

.....
.....
.....

Then I saw another man,

.....
.....
.....

در طی رودخانه و فقط بعد از یک پیچ کوچک چه اتفاقی بر سر این نسل جوان افتاد که اینهمه مرز برای خانواده‌شان خلق کردند؟ مرزهایی که زنها برای شوهرانشان می‌ساختند و بچه‌ها برای پدر و مادرشان و دولت هم آنها را تأیید و قانونی می‌کرد. گذشته و بالای رودخانه این مرزهای غیر قابل تصور می‌توانستند مردم را شوکه کنند.

What happened to younger generation along the river that just after a little turn, they created so many boundaries for their family members? The boundaries made by wives for husbands and by children for parents and by government to validate them. In the past and up the river these unthinkable boundaries could make people shocked.

.....
.....
.....

I saw another man,

.....
.....
.....

دیدن این مرد افکار مرا به اول رودخانه برد، جایی که خدا آدم و حوا را خلق کرد. آدم مسئول حفاظت آنها از شریر بود. البته او قانون را به حوا گفته بود که آنها نباید از میوه یک درخت در میان درختان بخورند. اما یا او و یا حوا قانون را عوض کرده بودند و حوا به مار گفت آنها نباید حتی آن میوه را لمس کنند. در واقع حوا هر دو قانون را شکست، قانون خدا و خودشان را. آدم باید چه می کرد؟ حتی اگر میوه‌ای را که حوا به او داد نمی خورد، باز هم مجرم بود چون او و حوا قبلاً با هم یکی شده بودند. و تنبیه او چه می بود؟ آیا امکان داشت که حوا تنها بیرون انداخته می شد و خدا برای آدم حوای دیگری می آفرید؟ نمی دانیم، اما اگر واقعا بخواهیم بدانیم، خدا به ما نشان می دهد. (مزمور ۱۴:۲۵). من فکر می کنم آنچه اتفاق افتاد بهر حال اتفاق می افتاد حتی اگر آدم از آن میوه نمی خورد، چون حوا از آن خورده بود.

Thinking about this man, took me to the beginning of the river where God created Adam and Eve. Adam was responsible for protecting them from evil. Of course, he shared the rules with Eve that they were not supposed to eat from one tree among all. But either he or Eve had changed the rule, and she said to the snake that they were not even supposed to touch it. Actually, she broke both

rules, God's and theirs. What was Adam supposed to do? If he didn't eat the fruit Eve offered him, he would still be guilty, because they had already become one. And what would have the punishment been? Could it be that Eve would have been cast out by herself and God would have created another Eve for Adam? We don't know, but if we really want to know, God will show us (Psalm 25:14). I think what happened would have happened even if he didn't eat the fruit, because she had already eaten it.

من فکر می‌کنم که تنها راهی که آنها می‌توانستند محفوظ بمانند این بود که آدم در مورد قانون خدا آنقدر جدی بود که نه تنها خودش آنچه را که حوا بر خلاف کلام خدا به او پیشنهاد داد قبول نمی‌کرد، بلکه بنوعی هم او را از بی‌اطاعتی خدا باز می‌داشت. مثلاً با او در میان می‌گذاشت که او نمی‌تواند بدون احترام گذاشتن به نظر شوهرش به تنهایی تصمیم‌گیری کرده عرصه را به او تنگ کند و او را مجبور به موافقت با آن تصمیم نماید در حالیکه قبلاً آن را انجام داده است. بالاخره، آنها یکی بودند و خدا قانون را به آدم گفته بود قبل از اینکه حتی حوا وارد صحنه شود. در نظر خدا آدم مسئول اصلی بود، پس باید اقتدار تصمیم گرفتن و یا بررسی تصمیمات حوا را هم می‌داشت. شاید به همین دلیل است که این روزها مردم بیشتر و بیشتر ترجیح می‌دهند بدون ازدواج با هم زندگی کنند، چون هر دو می‌خواهند بر زندگی خود اقتدار داشته باشند بدون اینکه مسئولیت یکی شدن را تقبل کنند. اما نمی‌دانند که در نظر خدا اقتدار و مسئولیت دست در دست هم هستند و آنها هم همان مسئولیتی را دارند که آدم و حوا داشتند.

I think the only way they could have been spared was if Adam was serious enough about God's rule that, not only he didn't give in to her offer against God's word, but he somehow stopped her from disobeying God. Maybe he

could communicate that she couldn't put him in the corner by making the decision herself without respecting his thoughts after acting on it. After all, they were one and God had told Adam the rules before Eve even came to the picture. He was the responsible one in God's eyes, and he should have had the authority to initiate the decision or check Eve's decisions. Maybe that is why people these days more and more prefer being partners than marrying, because both of them want to have authority over their lives without being responsible for becoming one. But they don't know that in God's eyes authority and responsibility goes hand in hand and they share the responsibility as Adam and Eve did.

مرد دیگری را دیدم،

.....
.....
.....

I saw another man,

.....
.....
.....

من که فقط یک سنگ غلطان در رودخانه هستم. چه می‌دانم؟ اما حتی من هم می‌توانم ببینم که کتک زدن و آزار و اذیت کسانی که خدا به شخص اعتماد کرده آنها را زیر حمایت او قرار داده چیزی مکروه و چندش آور است.

I am just a stone tumbling along the river. What do I know? But even I can see that beating up and abusing anybody that God Has trusted you to put them in your care is an abomination.

مردی را دیدم،

.....
.....
.....

I saw a man,

.....
.....
.....

حقیقتاً، شخصیت میوه‌ایست که با آن می‌توان نوع درخت را شناخت. درخت خوب میوه بد نمی‌آورد. مشکل اینجاست که درخت اگر به اندازه کافی به رودخانه نزدیک نباشد، آینه ندارد.

Truly truly, the character is the fruit that we know the tree by them. A good tree doesn't bring bad fruit. The problem is the tree doesn't have a mirror if it is not close enough to the river.

در طول رودخانه مردهای زیاد دیگری دیدم، اما هیچیک در نظر خدا محترم نبودند. در اینجا دیگر امیدم را از دست داده بودم که بتوانم اصلاً یک انسان قابل احترام ببینم که وضع بدتر هم شد و مردی را دیدم،

.....
.....
.....

I saw many more men along the river, but none of them was upright in God's eyes. By this time, I had lost my hope to see anybody upright at all. Then it got worse, and I saw another man,

.....
.....
.....

که خدا به این یکی رحم کند که نه تنها شهوت او، او را به ناکجا آباد ابدی می‌برد، بلکه داشت با شیوع بیماری روحانی‌اش بسیاری را هم با خود به‌مراه می‌برد.

God have mercy on this one that not only his lust takes him to eternal Nowheresville, but spreading his spiritual disease takes many with him.

همه از زن و مرد، علی‌رغم نظر دیگران، خودشان را عادل و قابل عزت می‌دانستند.

Everybody, men and women, thought of themselves as upright regardless of others' view of them.

در مورد زنان، از آنجایی که زیاد در جامعه و در نظرها نبودند، اعتبار چندانی نداشتند، برای همه مشکلات سرزنش می‌شدند، و تحقیر شده بودند و بحساب نمی‌آمدند، و همه مشکل‌ساز خوانده شده قابل احترام محسوب نمی‌شدند. بله، در ابتدای رودخانه وقتی فقط یک زن وجود داشت، او فریب مار را خورد. اما در طی راه بعضی از مردها برای صلب مسئولیت خود در آن فریب معروف، شورش را در آوردند و گفتند: "زن و اژدها هر دو در خاک نه، جهان پاک از این هر دو ناپاک به!" و این گفته در بعضی فرهنگها معروف شد بطوریکه تا سالهای زیادی نوزادان دختر را زنده بگور می‌کردند.

As for women, not so much visible and not so much credited, criticized and blamed for any problem, being put down and mostly not counted, were all considered troublemakers and not upright. Yes, in the beginning of the river when there was only a woman, she gave in to the deception of the snake. But some men along the way took it even further to cover up their own responsibility in that famous original deception and said, "If you want to sanctify the world, you need to destroy both the snake and the woman." And this became a saying and doing for some cultures that for many years they even buried baby girls alive as soon as they were born.

در مورد مردان، هر چند گاهی، شاید یک در هزار، مردی بود که بعنوان رهبر عمل می‌کرد. پس او را که برای رهبری از بین مردان انتخاب کرده بودند با عزت و قابل احترام می‌خواندند. بالاخره هرچه بود مردم باید به کسی به اصطلاح عادل و محترم رای می‌دادند تا آنها را در جامعه رهبری کند. پس، حکیم‌ترین مرد در دنیای انسانها تحقیق و مشاهده کرد تا دریابد که بین مردم چه می‌گذرد و نظر آنها چیست و با الهام از خدا که قلبها را می‌بیند گفت: "دریافتم که در میان هزار مرد می‌توان یک مرد محترم پیدا کرد ولی در میان هزار زن یک زن قابل احترام هم وجود ندارد. پس به

این نتیجه رسیدم که خدا انسان را نیک و درستکار آفرید، اما او خود را به مسائل پیچیده گرفتار کرده است." (جامعه ۷:۲۸، ۲۹)

As for men, once in a while, maybe one in a thousand, there was a man acting as a leader, credited for upright among other men and trusted for his leadership. After all people had to vote for somebody upright to lead them in their community. So, the wisest man in the world was inspired by God who sees the hearts and searching and observing what is going on among people and said, "while I was still searching but not finding, I found one upright man among a thousand, but not one upright woman among them all. This only have I found: God created mankind upright, but they have gone in search of many schemes." (Ecclesiastics 7:28, 29)

اما در حدود دو هزار سال قبل، از نظر تاریخ انسانی، و در واقع یکبار در طی ابدیت، در آن جمعه همه چیز درباره عادل و محترم بودن عوض شد و "تمام شد!" عدالت انسانی با عدالت خدا پوشیده شد و از آن بعد دیگر این مردم نبودند که تصمیم بگیرند چه کسی عادل و قابل احترام است، بلکه این بین خدا و هر شخص بود که خدا بیوشاند و او هم قبول کند که با عدالت خدا پوشانده شود. این عمل بوسیله عیسی به انجام رسید، کودکی که در آخر بدنیا آمد، خدا آمد و در میان ما ساکن شد، عمانوئیل. از طریق این تولد زنان هم می‌توانند نجات یافته رستگار شوند اگر در ایمان، محبت، و قدوسیست و تقوی ثابت بمانند. (اول تیموتاؤس ۱۵:۲ از ترجمه قدیم). حالا دیگر مردم می‌توانند بگویند عادل و محترم بودن یک مطلب آماری نیست ("مثلا یک در هزار")، بلکه بر اساس ثبت بودن در کتاب حیات خداست. کتابی که بیشتر شبیه فهرست جواهرات اوست.

But that Friday around two thousand years ago in human time and history, and actually once in eternity, everything about being upright changed and “it was done and finished”. Humanity’s unrighteousness was covered by the righteousness of God and from then on it wasn’t people who decided who could get credit for being upright, but it was between each person and God to cover and accept to be covered by God’s righteousness. It was done and finished by Jesus, a baby born in a manger, God came and lived among us, Emmanuel. Through this birth women also can be saved if they continue in faith, love and holiness with propriety (1 Timothy 2:15). Now people can say that being upright or not is not matter of statistics (“one in a thousand”), but it is based on what is written in God’s book of life. The book that is more like an inventory of His jewels.

همچنانکه رودخانه به انتهایش نزدیک می‌شد، من باز عیسی را دیدم. او را از وقتیکه در سی و سه سالگی بر روی صلیب جان داد، بعد از سه روز از مردگان قیام کرد، اول به زنان و بعد به مردان و در میان آنها ظاهر شد، دیگر ندیده بودم. او بعد از چهل روز به آسمان صعود کرده بود. عجباً، او برگشته سنگهای درخشان مثل یاقوت، یاقوت کبود، الماس، و مانند آنها را از رودخانه جمع می‌کرد. او ما را برای تاجش جمع می‌کرد چون آماده می‌شد که پادشاهی‌اش را اعلام کند. هر چه بود او شاه بر حق، شاه شاهان و رب‌الارباب بود و هست و خواهد بود. اسم او بیهوه صدقینو است یعنی خداوند عدالت ما است (ارمیا ۳۳:۱۶). چون او کار را تمام کرد و تنها کسی است که می‌تواند مردم را به عادل تبدیل کند تا شایسته احترام و اقامت در پادشاهی او باشند. ماراناتا

As the river came to the end, I saw Jesus again. I hadn’t seen him since he died on the cross when he was thirty-

three years old and resurrected after three days and showed up to women at first and then to men and among them. He ascended to heaven after forty days. Wow! He came back and he was collecting the shiny stones like rubies and sapphires, diamonds and so on along the river. He wanted us for His crown. He was getting ready to claim His kingdom. After all He was, is and will be the rightful King of kings and Lord of lords who finished the job and is the only one who can transform people to be upright and making them fit for being citizens in His kingdom. His name is Jehovah-Tsidkenu, which means “The Lord is Our Righteousness” (Jeremiah 33:16).
Maranatha!



ببخش، بخشیده شو، و تا ابد با نور عالم سلطنت کن!

و دیگر شب نخواهد بود و احتیاج به چراغ و نور آفتاب ندارند زیرا خداوند خدا برایشان روشنایی می‌بخشد و تا ابدالابد سلطنت خواهند کرد. (مکاشفه ۵:۲۲ از ترجمه قدیم)

Forgive, be forgiven, and reign with the light of the world forever!

There will be no more night. They will not need the light of a lamp or the light of the sun, for the Lord God will give them light. And they will reign forever and ever. (Revelation 22:5 NIV)

در ملکوت خدا، بخشیدن دیگران مرکز نجات و زندگی سالم مسیحی ما است. عیسی مسیح به ما تعلیم داد که اینطور دعا کنیم: "... و قرضهای ما را ببخش، چنانکه ما نیز قرضداران خود را می‌بخشیم." (متی ۹:۶-۱۳) (کولسیان ۳:۱۳) ما حتی بعد از نجات و تولد تازه، چون هنوز در جسم بسر می‌بریم، می‌توانیم برای داشتن زندگی مسیحی سالم و رشد ایمانمان به مشکل بر بخوریم. یکی از دلایل اصلی که ما را بوسیله بیماریهای جسمانی (مثل کمردردهای مزمن)، روانی (مثل افسردگی‌های مزمن)، و روحانی (مثل دلسردی، ناامیدی، و بی‌اعتمادی به خدا و انسان) در بند نگه می‌دارد، عدم بخشش است. ما می‌توانیم تصمیم بگیریم به روشهایی مثل روش بخش قبلی "یک در هزار" بطور فعال ببخشیم. در اینصورت با افکار خود کنار می‌آییم اما هنوز لازم است یاد بگیریم با آنهایی که به ما بدی کردند چطور رفتار کنیم.

In God's kingdom, forgiveness is the center of our salvation and our healthy Christian life. Jesus taught us to pray this way: ...And forgive us our debts, as we also

have forgiven our debtors.” (Matthew 6:9-13) (Colossians 3:13). Even, after being saved and born again, since we are still living in our physical body, we can struggle maintaining a healthy Christian life and growing deeper in faith. One of the main reasons that keeps us chained with physical (such as chronic backache), emotional (such as depression), and spiritual diseases (such as discouragement and loss of hope and trust toward God and people), is unforgiveness. We can decide to forgive actively by using the previous chapter “One in a Thousand” as a tool. In this way we deal with our own thoughts, but we still need to learn how to deal with those who hurt us.

در اینباره صحبت کردیم که چطور از آن بخش می‌توانیم بعنوان وسیله‌ای استفاده کنیم که دردهایی را که دیگران باعث آنها بوده‌اند در جایی خصوصی و خارج از فکرمان ضبط نماییم تا آزاد شده فکرمان را زیر فکر مسیح ببریم. زیرا فکر ما صحنه نبرد روحانی ما است و نگه داشتن آن دردها در فکرمان هیچ مشکلی را حل نمی‌کند، زیرا مبارزه برای آن دردها جنگ ما نیست پس جنگ درستی نیست که پیروزی برابمان بیاورد. البته وقتی که حل مشکلات مطرح می‌شود و تمرکز ما بر روی آن مشکل است، سعی و امیدمان بر این است که بر اساس تحصیل، تجربه، و انگیزه‌هایمان، هدایت ما بر اساس حقایق و بی‌طرفانه باشد. این باعث می‌شود سلولهای عصبی در مغزمان با هم همکاری کرده، با فرستادن جریان عصبی به همدیگر مربوط شده، داستان منطقی برای آن مطلب ایجاد کنند که قابل درک باشد و اگر بیشتر روی آن تمرکز کنیم، راه حل‌های احتمالی و منطقی هم برای آن مشکل به فکرمان می‌رسد. بعد با مشورت با اشخاص صلاحیت‌دار، در واقع فکرمان را با آنها روی هم گذاشته، نظر آنها را هم دخالت می‌دهیم و به داستان حقیقی و حل مشکل نزدیک‌تر می‌شویم. (متی ۱۴:۱۸-۱۷)

We talked about how we can use that chapter as a tool to keep the record of our hurts and pain caused by others, somewhere private other than in our mind in order to be free to bring our minds under the mind of Christ. Because our mind is our spiritual battlefield and keeping those records in our mind doesn't solve any problem, because fighting those pains is not our fight and doesn't bring us victory. Of course, in problem solving, we meditate on the problem, based on our education, experience, and motivations, but we try and hope to be objective. This makes the neuron cells in our brain work together and send signals to connect to each other and come up with a story that makes sense to us. Then maybe with more meditation we can come up with reasonable and logical options to solve that problem. And by consulting with suitable individuals, we actually brainstorm with them, meaning we use their input as well and get closer to the real story and solving that problem. (Matthew 18:14-17)

اما تمرکزی که فقط بر روی مشکل و آنهم تنها از دید ما باشد، افکار منفی و ناپاک تولید می‌کنند. این نوع افکار بوسیله احساسات هدایت شده، معمولاً همراه دلسوزی برای خود، عصبانیت، تلخی، و محکوم کردن دیگران می‌باشند و دنبال حقیقت نیستند، بلکه فقط به درد ما توجه دارند. آنها ارزش قدردانی ندارند و پرستش و شکرگزاری را به زبان ما جاری نمی‌سازند و به حل مشکل هم نمی‌انجامند. (فیلیپیان ۸:۴) آنها فقط مشکل بیشتر تولید می‌کنند. در هر موردی که پیش می‌آید، با فکر کردن به دردهایمان، در واقع ما از ارتباط نورونهای مغزمان استفاده کرده، داستانی قابل درک و قبول خودمان، و نه الزاماً منطقی یا عادلانه، می‌سازیم که گاهی مثل تئیدن تار عنکبوت و نگه داشتن تخم افعی در گوشه‌های تاریک فکر و قلبمان است. کتاب مقدس می‌گوید که این تارها مثل پرده‌ای است که نمی‌تواند چیزی یا کسی را

بپوشاند. (اشعیاء ۵۹:۵، ۶) همه ما لازم داریم که با عدالت خدا پوشانده شویم تا عادل محسوب شده بتوانیم به دیگران هم در این زمینه کمک کنیم. این تار عنکبوتها نمی‌تواند کمکی در این راه باشند. فقط محبت و بخششی که از نور جهان سرچشمه می‌گیرد می‌تواند گناهان بسیار را در ما و دیگران بپوشاند تا زندگیمان نو و تازه شود. (اول پطرس ۴:۸)

But meditating only on the problem itself and only from our side, creates negative and unholy thoughts, because they are led by emotions and are usually mixed with self-pity, anger, bitterness, and blaming others. These thoughts don't seek facts and only focus on our pain. They aren't worthy of our praise, don't encourage our gratitude, and don't solve the problem. (Philippians 4:8) They only create more problems. In each case by thinking about our pain, we actually use our brain neuron connections to create not necessarily a logical and fair story, but something like a spider web and eggs of vipers in dark corners of our mind and heart, which the Bible says it is like a curtain that can't cover anything or anybody. (Isaiah 59:5, 6) We all need to be covered by God's righteousness in order to be upright and help others to be covered too. These spiderwebs can't do the job, only love and forgiveness that comes from the light of the world can cover multitude of sins in us and in others in order to start a new life. (1 Peter 4:8)

چون فقط در نور می‌توان این تارهای عنکبوت را دید و آن نور تنها از کلام خدا ساطع می‌گردد. با آوردن فکرمان زیر فکر مسیح، او که هم کلمه خدا و هم نور جهان است، بر افکار و قلب ما می‌تابد. آنوقت ما می‌توانیم این تار عنکبوتها را ببینیم و بوسیله

قدرت روح القدس آنها را پاک کرده از دستشان خلاص شویم. اما اولین قدم این است که دست از ساختن این نوع تارها برداریم و این تصمیم هر روز ما باشد. ما با این تصمیم بجای زندگی ناشی از عکس العمل به محیط و رفتار دیگران (تلافی کردن و دست پیش را گرفتن برای پس نیفتادن)، می توانیم زندگی فعال (دائما تصمیم گرفتن برای خوبی کردن) داشته باشیم. این نوع زندگی می تواند دوستیها و ازدواجها را حفظ کند. من حتی در کلیسا دیده ام که زوجیهایی بخاطر دعوای هر روزه بر سر اینکه کدامیک بعد از غذا ظرفها را بشوید طلاق گرفته اند. تصور کنید اگر یکی از آن دو تصمیم می گرفت که بدون دعا و غرغر هر بار او ظرفها را بشوید. آنوقت نه تنها از دست همسرش عصبانی نمی شد، بلکه اگر یکبار هم همسرش ظرفها را می شست، آن برایش ارزش بیشتری داشت و کم کم (شاید هم بعد از سالها) این از خود گذشتگی همسر او را هم به راه می آورد تا سهم خود را انجام بدهد بدون اینکه حق و حق طلبی در میان باشد. اگر فکر می کنید این انصاف نیست، کتاب مقدس می گوید: "الآن شما را بالکلیه قصوریست که با یکدیگر مراغه دارید. چرا بیشتر مظلوم نمی شوید؟ و چرا بیشتر مغبون نمی شوید؟ بلکه شما ظلم می کنید و مغبون می سازید و اینرا نیز به برادران خود (ایمانداران). آیا نمی دانید که ظالمان وارث ملکوت خدا نمی شوند؟" (اول قرنتیان ۶: ۷-۹ از ترجمه قدیم) (متی ۵: ۳۸-۴۸)

Because, only in the light you can see these spider webs and that light only comes from God's word. By bringing our thoughts under the thoughts of Christ, He who is the word of God and the light of the world shines on our mind and heart. Then we can see these spiderwebs and by the power of Holy Spirit, we can clean them up and get rid of them. But the first step is to stop weaving them and making this decision every day. This kind of decision enables us to lead a proactive life (doing good) instead of a reactive life to the environment and people's behavior (mirroring others or trying to get even with them).

Sometimes it can even save friendships and marriages. I have seen that even in the church couples have divorced for too many fights over who washed the dishes after each meal. Imagine if one of the two be proactive and decides to wash the dishes every time, not because they have to, but because they want to. Then not only they don't get mad at the other spouse for not washing the dishes, but they appreciate it more when they do. And after a while (maybe after years) the other spouse comes around and contributes to the task more without talking about my rights, your rights. If you think this is wrong and not fair, the Bible says; "...Why not rather be wronged? Why not rather be cheated? Instead, you yourselves cheat and do wrong, and you do this to your brothers and sisters. Or do you not know that wrongdoers will not inherit the kingdom of God?" (1 Corinthians 6:7-9) (Matthew 5:38-48)

وقتی به نقشه نجات خدا ایمان می‌آوریم و از او می‌خواهیم که ما را با خون عیسی مسیح ببوشاند، تولد تازه پیدا کرده، زندگی جدیدی را شروع می‌کنیم. این نجات برای ما مجانست، اما زندگی با مسیح و پیرو او بودن یعنی اینکه، ما حاضر باشیم اگر لازم باشد بخاطر او همه چیز خود را در این راه بدهیم. البته، او در بخشش همیشه دست پیش را دارد، اما با این شرط در واقع بما اجازه می‌دهد تا انگیزه‌ها و تقدم‌های خود را بشناسیم. او همیشه و بیش از هر چیز طالب قلب ماست (قلب و افکار). (متی ۱۶:۱۹-۲۹)

When we believe in God's plan of salvation and ask Him to cover us with the blood of Jesus, we are born again and start a new life. Our salvation is free, but living with Him and following Him requires us to be willing to give up everything we have for His sake. Of course, He

always outgives us, but He lets us see our own motivations and priorities through this requirement. He is always after our mind and heart more than anything else. (Matthew 19:16-29)

هیچیک از ما از دست دادن را دوست ندارد، حتی گاهی خوش نداریم بعضی از گناهانمان را از دست بدهیم. اما در این زندگی جدید، وظیفه ما این است که هر روز کمی خود را بالاتر بکشیم تا بتوانیم نقشه و منظور خدا را برای زندگیمان بهتر بشناسیم و آنرا انجام دهیم. "زیرا که صنعت او هستیم آفریده شده در مسیح عیسی برای کارهای نیکو که خدا از قبل مهیا نمود تا در آنها سلوک نماییم." (افسیسیان ۲:۱۰). بیشتر اوقات برای بالاتر رفتن لازم است بارهای سنگینمان را از دست بدهیم تا سبک شویم.

None of us likes to lose anything; we sometimes even hesitate to lose some of our sins. But in our new life, our part is to go a little higher every day to reach where we understand more about God's plan and His purpose for our lives and accomplish that. "For we are God's handiwork, created in Christ Jesus to do good works, which God prepared in advance for us to do." (Ephesians 2:10) Most of the time going up requires us to lose heavy burdens.

پس، حالا که با افکارمان برخورد کردیم و با کمک بخش قبلی؛ یک در هزار؛ بطور فعال تصمیم گرفتیم ساختن تارهای عنکبوت را کنار بگذاریم، و با کمک روح القدس آنها را هم که قبلاً ساخته بودیم پاک کردیم، و با تمرکز بر کلام خدا افکارمان را زیر فکر مسیح آورده به اینکار ادامه دادیم، بعد باید ببینیم با آنها که با ما بدی کردند و به ما صدمه زدند چه کنیم تا به آنها با فکری پاک و چشمی مثل چشم مسیح

با دلسوزی و محبت بدون عوض بنگریم. آنوقت بجای تمرکز بر این حقیقت که با بخشیدن آنها چیزی از دست داده‌ایم، می‌توانیم ببینیم که در واقع آنچه از دست داده‌ایم مانع و باری بوده برای ارتقاء ما به بالاتر. به این ترتیب خود را نه قربانی دیگران، بلکه آنطور که هستیم یعنی فاتح و پیروز در مسیح خواهیم دید. یکی از معجزات تولد تازه در ملکوت خدا بدست آوردن توانایی برای بخشیدن است. ما بجای هر بار عذر آوردن که ما هم انسانیم، می‌توانیم اینطور نگاه کنیم که این معجزه‌ایست که مسیح به ما داده است که با وجودیکه هنوز در جسم هستیم اما در روح مرده نیستیم و قادریم به کمک روح‌القدس در قلبمان، رفتار ملکوتی یک فاتح را داشته باشیم. چندی پیش دخترم به خانه آمد و گفت امروز چیز عجیبی دیدم، وقتی به جمعیت مردم در خیابان نگاه می‌کردم، انگار مرده‌هایی بودند که راه می‌رفتند و بین آنها تک و توک کسانی بودند که می‌توانستم حیات را در آنها ببینم. گفتم این را روح‌القدس به تو نشان داد تا برای آنها دعا کنی. این معجزه قادر بودن به بخشش به ما قدرت می‌دهد که در روح رشد کنیم و بتوانیم بجای اینکه دائماً به زخمهای گذشته فکر کنیم با ایمان، امید، و محبت به جلو بنگریم. علیرغم آنچه سختی در بچگی، در ازدواج و در روابطمان داشته‌ایم، در هر حال می‌توانیم روی این معجزه هر روزه حساب کنیم و از همین الآن در فضای تمییز روحانی زندگی کنیم که مثل یک حباب نامرعی ما را به بهشت متصل می‌کند و دائماً از روح حیات تازه و پر می‌شود. اگر باور داریم که فرزند خدا هستیم، باید باور هم داشته باشیم که آنچه به ما گذشته است با اجازه پدر آسمانیمان بوده و به منظور شکل دادن ما به آن کسی که امروز هستیم و آن کس که وقت روبرو شدن با او خواهیم بود.

So, now that we dealt with our mind and proactively decided to stop weaving the spiderwebs, using the tool “One in a Thousand”, and with the help of Holy Spirit cleaned the ones that we had already made, and by focusing on God’s word we brought our mind under the mind of Christ and continued to do so, then we need to

deal with the people, who have done wrong to us and have hurt us. When we deal with them with a clear mind and looking at them through Christ's eyes, we can have passion and unconditional love for them. Then instead of focusing on the fact that by forgiving them, we have lost something, we can see that actually what we lost was a hinderance and burden to prevent us to go higher. In this way we can see ourselves not a victim, but the winner and a conqueror in Christ who we really are. One of the miracles of being born again in God's kingdom is the ability to forgive. Instead of each time excusing ourselves for being a human too, we can look and see that this is a miracle that Jesus has given us that we are still in the flesh, but we are not spiritually dead and with the help of Holy Spirit in our hearts, we can operate in God's kingdom as a conqueror. A few years ago, my daughter came home and told me that she saw something that made her at awe. She said when she looked at people on the street, they looked like walking dead, but she could see here and there a few that had life in them. I told her that it was Holy Spirit, who showed her this to pray for them. The miracle of forgiveness empowers us to grow in spirit and be able to look forward through faith, hope, and love instead of constantly thinking about our wounds in the past and nurse them. Regardless of what kind of messy childhood we had or how miserable our marriage was or how hard our relationships have been, we still can rely on this miracle every day. We can live in a clean spiritual air in an invisible bubble that connects us to heaven and continually refills with fresh breath of life. If we believe that we are a child of God, we also have to

believe that whatever we went through was with the permission from our Heavenly Father and it was for shaping us to the person we are today and to who we will be when one day we see Him face to face.

وقتی خدا وعده آمدن خود بر زمین را می‌داد تا با ما عهد فیضش را ببندد و ما را به ملکوتش برگرداند، فرمود نبی پیش روی خود می‌فرستم که دل پدران را بسوی پسران و دل پسران را بسوی پدران خواهد برگردانید مبدا بیایم و زمین را به لعنت بزنم. (ملاکی ۴:۶) و وقتی آمد فرمود هیچ نبی در وطن خود حرمت ندارد. (مرقس ۴:۶) و اولین و بیشترین دشمن ما در بین افراد خانواده ما هستند. چرا؟ چون آنها به ما نزدیکند و به اندازه کافی درباره ما اطلاعات دارند که اگر تصمیم بگیرند از آنها بر علیه ما استفاده کنند، می‌توانند برای ما دردآور باشند و چون آنها را دوست داریم با اینکار آنها بیشتر دردمان می‌آید. (متی ۱۰:۳۶) دشمن ما، مدعی برادران (پطرس ۵:۸) هم اینرا می‌داند و بدنبال نقطه ضعفی می‌گردد تا داخل شده، بین افراد خانواده ما جدایی ایجاد کند. اولین هدف او برای نابودی انسانها خانواده‌ها هستند، چون خانواده اولین نهادیست که خدا بعنوان واحد جامعه بوجود آورد. پدر آسمانی ما دوست دارد که خانواده‌ها در ملکوت او در محبت و اتحاد و هماهنگی پشتیبان همدیگر باشند. قلب ما، و خانه و خانواده ما یا در کنترل روح‌القدس است و یا دارای نقاط ضعفیست که ورود دشمن را خوش‌آمد می‌گویند. هر یک از ما تنها بر روی تصمیمات خود کنترل داریم و حتی نمی‌توانیم بجای نزدیکترین عضو خانواده‌مان تصمیم بگیریم که مطیع روح‌القدس باشد یا نه. اما مسلماً می‌دانیم که همه افراد خانواده یک نوع تصمیم نخواهند گرفت. پس اگر ما کلام خدا را باور داریم، متعهد به ایمانمان به مسیح هستیم، و برای او زندگی می‌کنیم، باید هم دلمان برای خانواده‌مان بتپد و هم انتظار هر نوع خیانتی را بخصوص از طرف آنها داشته باشیم و یا لاقلاً از دیدن آنها جا نخوریم. اگر خویشان عیسی با او چنان کردند، چقدر بیشتر خویشان ما با ما چنین خواهند کرد، چون هیچ شاگردی از استادش بالاتر نیست و نه هیچ غلامی از آقا بش. (مرقس ۳:۲۱) (متی ۱۰:۲۴) معنی اخطار و پیشگویی، خواست خدا و یا لعنت

کردن مردم نیست. منظور از این اخطار مسیح به ما در واقع پیشگیری از غافلگیر شدن و صدمه کمتر ماست. این اخطار که احتمال آن بخصوص در زمانهای آخر بعثت بی محبتیها زیادتیر می شود دلیل نمی شود که ما مرتباً به همه سوءظن داشته باشیم. چون محبت سوء ظن ندارد و مردم از آدم شکاک دوری می کنند. (متی ۹:۲۴-۱۳) (اول قرنتیان ۱۳:۵) (اول تیموتاؤس ۴:۶)

When God promised to come to us to make His covenant of grace with us and take us back to His kingdom, He said that He will send a prophet to prepare His way and He will turn the hearts of the parents to their children, and the hearts of the children to their parents, or else He will come and strike the land with total destruction. (Malachi 4:6). When Jesus came on earth, He said a prophet is not without honor except in his own town, among his relatives and in his own home. (Mark 6:4), and that our first and foremost enemy is among our family members. Why? Because they are close to us and they have enough knowledge about us to empower them to hurt us if they choose to, and we love them and get hurt more when we are betrayed by them. (Matthew 10:36) Our adversary, accuser of the brethren (Peter 5:8), knows this too and he is looking for a way in to cause division in our families. Family relationships are his primary target to destroy human beings, because that is the first institution that God made as the unit of communities. Our heavenly Father intends families in His kingdom to live with love, unity, and harmony, supporting each other. Our heart, our house, and our household can be either ruled by the Holy Spirit, or there will be open doors to welcome the enemy. Each one of us

only has power over our own choices and can't decide for even the closest person in our family to obey the Holy Spirit or not. But we know that not everybody in our family makes the same choice. So, if we are dedicated to our faith in Jesus and live for him, we have to turn our hearts to our family and also expect or at least not be shocked by any kind of betrayal, especially from our household. If the household of Jesus did whatever they did to him, how much more our household will do it to us, because a disciple is not above his teacher, nor a servant above his master. (Mark 3:21) (Matthew 10:24). A warning or a prophecy is not the same as God's will or cursing others. The purpose of this warning from Jesus was to prevent us from being caught by surprise and be hurt less likely. This warning of love growing cold in the last days isn't an excuse for living in suspicion of others all the time, because that doesn't come from love, and people stay away from those who have evil suspicion. (Matthew 24:9-13) (1 Corinthians 13:5) (1 Timothy 6:4)

البته، چه از خانواده چه بیگانه، اگر شخصی که به ما صدمه زده ایماندار باشد که آنوقت به احتمال زیاد عمل او عمدی نبوده است، مثل همه ما که دایما با حرفها و تصمیماتمان باعث درد دیگران می شویم بدون اینکه حتی متوجه شویم. در این مواقع باید مواظب باشیم که طعمه سوء تفاهات نشویم و نه تنها ببخشیم بلکه با دعا و محبت مطلب را با شخص در میان بگذاریم. در اینمورد عیسی مسیح دستور واضحی به ما داده است. (متی ۱۸:۱۵-۲۰)؛ اگر برادرت بتو گناه کرده باشد، برو و او را میان خود و او در خلوت الزام کن. هر گاه سخن ترا گوش گرفت برادر خود را دریافتی. و اگر نشنود یک یا دو نفر دیگر (شاهد ماجرا بودند) با خود بردار تا از زبان دو یا سه شاهد هر سخن ثابت شود. و اگر سخن ایشان را رد کند به کلیسا بگو و اگر کلیسا را

قبول نکند در نزد تو مثل خارجی یا باجگیر باشد؛ یعنی مثل بی ایمان و کور که انتخاب می کند در گناه خود بماند، با او رفتار کن یعنی تو هم مثل مسیح که برای آنها بر صلیب دعا کرد که خدایا آنها را ببخش که نمی دانند چه می کنند، برایشان دعا کن. چون مثل دارو که برای مرضهای جسم ما مفید است، این هم دارویی برای روح ماست. اعتراف به گناه و دعا کردن برای همدیگر نه تنها روح ما را شفا می بخشد، بلکه برای کلیسا و کل بدن مسیح شفا می آورد. (یعقوب ۵:۱۶)

Whether a family member or stranger, if the offender is a believer, it is very possible that whatever that person did wasn't intentional, like all of us who unknowingly hurt people by our words and decisions. In such a times we have to be careful not to fall in the trap of misunderstanding and not only forgive, but with prayer and love communicate it with that individual. In this case, Jesus Christ has given us a clear instruction. "If your brother or sister sins (We are our brothers and sisters' keeper. Also sin in a member can defile the whole body.) go and point out their fault, just between the two of you. If they listen to you, you have won them over. But if they will not listen, take one or two others along, so that 'every matter may be established by the testimony of two or three witnesses. If they still refuse to listen, tell it to the church; and if they refuse to listen even to the church, treat them as you would a pagan or a tax collector (Treat them like blinds and unbelievers, who decide to remain in their sin. Pray for them like Jesus on the cross, "God forgive them, because they don't know what they are doing". (Matthew 18:15-17). Because like medicine for diseases in our body, this is also our spiritual remedy that confessing our sins and praying for

each other brings healing not only to us, but to the body of Christ, His church as a whole. (James 5:16)

انجام این روش و دستور خدا به ما نشان می‌دهد حقیقتاً عمل شخص عمدی بوده و یا سهوی و یا اگر سهوی بوده، غرور او مانع قبول مسئولیت او شده که البته برای شفای خودمان هم که شده در هر حال باید با محبت او را ببخشیم. ریچارد ومبراند که سالها بخاطر ایمانش به مسیح در زندان بود می‌گوید: "ما برحسب مقدار عذابهایمان (قربانی بودن) داوری نمی‌شویم، بلکه برحسب محبتی که در آن عذابها نشان دادیم مورد قضاوت قرار می‌گیریم." اگر فکر می‌کنید نباید هر درگیری بین انسانها را گناه بحساب بیاوریم، ببینید یعقوب ۴:۱۷ چه می‌گوید: "هر که نیکویی کردن بداند و بعمل نیاورد او را گناه است." چون هر چند در این دنیا در روابط دعاها عادی و طبیعی محسوب می‌شوند، اما در ملکوت خدا که از لحظه تولد تازه شروع می‌شود، هماهنگی، محبت، و نفع دیگری را طالب بودن امری طبیعی است نه درگیری و اختلافات. و اگر فکر می‌کنید انجام این دستور سخت است، قهر و سکوت و یا انکار کردن و زیر قالی زدن خاک و خل‌های روابط بمراتب سختتر است و هرگز به شفای روابط نمی‌انجامد. و از آنجایی که هنوز در جسم و در این دنیا زندگی می‌کنیم، در وقتی که نباید، آن خاک و خل‌ها بیرون زده نفس همه را بند می‌آورد. چون اگر مسائل را کنترل شده حل نکنیم، خرابی آن بیشتر و غیرمنتظره خواهد بود. در زایمان طبیعی بخصوص زایمانهای اول، با خروج نوزاد، پارگی وسیع و بی‌شکل است بطوریکه حتی دوختن آن سخت است و جای آن زخمی بد شکل می‌ماند. بنابراین در بیمارستانها، در بخش زایمان، جراح زنان و زایمان قبل از خروج نوزاد بطور کنترل شده و با تزریق مواد بیحس کننده شکافی ایجاد می‌کند تا نوزاد براحتی بیرون بیاید. بعد آن شکاف نه چندان بزرگ و تمیز و مستقیم را براحتی می‌دوزد و جای آن بندرت باقی می‌ماند. بعلاوه به سر بچه هم فشار کمتری وارد میشود و ضررش برای مادر و بچه و حتی برای جراح کمتر است.

Following God's instruction shows us that whether the person offended us intentionally or unintentionally, either way pride can block them from taking responsibility and making peace. In any case, we have to forgive them for our own sake with love. Richard Wurmbrand, who spent many years in prison for sake of his faith in Christ said: "We will be judged not according to how much we endured (victimized), but how much we could love." If you think we shouldn't consider any relationship problem as a sin, see what James 4:17 says "If anyone, then, knows the good they ought to do and doesn't do it, it is sin for them." Though the world thinks it is normal to have fights and offenses, in God's kingdom (which started the day we were born again), harmony, love, and seeking others welfare more than ours is the norm. And if you think this instruction is hard to do, think again because, silence and rejection and abandonment or denying and sweeping the dust under the carpet is much harder and never leads to healing in relationships. And since we are still living in this world and in the flesh, one day the dust comes out from under the carpet and suffocates us and the people around us. Because if we don't resolve our issues in a controlled environment, the damage would be much more and unexpected. In natural deliveries, especially with first-born babies, when the baby is coming out the pressure causes a big and unclean tear, which makes sewing it back together hard, leaving an ugly scar behind. So, in hospital delivery rooms the surgeon gives the mother anesthesia and then a controlled clean cut just before the time of delivery, which makes it easy to sew it back together and most of the time doesn't

leave any scar. It also reduces the pressure on the baby's head, which all together is less damaging for the mother, the baby and even the surgeon.

هر چند که بخشیدن در هر حال سخت است، اما نتیجه دستورات کلام خدا برای حل مشکلات در رابطه‌ها بنفع ماست. هر چقدر شخص به ما نزدیکتر باشد باید اینکار سریعتر انجام شود. "خشم گیرید و گناه مورزید. خورشید بر غیض شما غروب نکند. شیطان را مجال ندهید." (افسسیان ۴:۲۶، ۲۷) البته ممکن است یکی از آن دو نفر با دلیل موجه تصمیم به قطع رابطه بگیرد و بعد از تمام سعی‌ها فعلا راهی برای صلح نبیند و برای فکر کردن وقت لازم داشته باشد. در اینصورت چون دشمن ما، مدعی برادران سعی می‌کند به ما در بافتن تارهای عنکبوت در فکرمان کمک کند و صلح را برای همیشه ناممکن سازد. اما اگر همانطور که قبلا گفتیم ما به او این اجازه را ندهیم، بیشتر اوقات، با دعا و گذشتن زمان و بسته به محبت و فروتنی و رشد روحانی طرفین، سعی بعدی برای صلح کردن آسانتر می‌شود. "اگر ممکن است بقدر قوه خود با جمیع خلق به صلح بکوشید. ای محبوبان انتقام خود را مکشید بلکه خشم را مهلت دهید زیرا مکتوب است خداوند می‌گوید انتقام از آن من است. من جزا خواهم داد." (رومیان ۱۲:۱۸-۱۹) در اینصورت من فکر می‌کنم اگر ما هم مثل پدر آسمانیمان صلح طلب باشیم، هر که به هر دلیلی با ما در صلح نباشد و خود را در مقابل ما قرار دهد، نیاز به عصبانیت و انتقام ما ندارد بلکه واقعا به دعای از ته دل ما نیاز دارد که خدا به او رحم کند بخصوص اگر از خانواده‌مان باشد. زیرا خدای ما آتش فروبرنده است.؛ (عبرانیان ۱۲:۲۹)

Although in any case forgiving is hard, the result of following God's instructions for solving problems in our relationships is always for our benefit. As the person is closer to us, we have to take care of the problem faster. "In your anger do not sin. Do not let the sun go down

while you are still angry, and do not give the devil a foothold.” (Ephesians 4:26-27) Of course it is possible that one decides to cut off the relationship for a legitimate reason and despite all efforts can't see any way to reconcile at the moment and needs time to think through the situation. In this case, our enemy, the accuser of brethren, tries to incite us to weave more spider webs in our mind and make it impossible for future peace. But as we noted earlier, if we don't give him permission to do so, most often, with prayer and passing time, depending on the love, humility, and spiritual maturity of both sides, the next attempt for peace will be more successful. “If it is possible, as far as it depends on you, live at peace with everyone. Do not take revenge, my dear friends, but leave room for God's wrath, for it is written: “It is mine to avenge; I will repay,” says the Lord. (Romans 12:18-19) So, I think if we are a peacemaker like our heavenly Father, then anybody with any reason who doesn't want to be at peace with us and sets themselves against us, doesn't need our anger or revenge. They need our prayer for God's mercy and that from the bottom of our heart, especially if they are family members, “for our God is a consuming fire.” (Hebrews 12:29)

سالها پیش، روزی نمی دانم چرا، اما به قلبم افتاد که با عزیزی از خانواده ام بنشینم و به او چیزی بگویم که هرگز نه قبل از آن و نه بعد از آن به کسی گفتم. به او گفتم: "ببین، می خواهم این را بدانی که از حالا به بعد هیچ بدی نمی توانی در حق من بکنی که من نتوانم ببخشمت یعنی هر بدی که در حق من انجام دهی همین الان و از قبل از انجام آن از طرف من بخشیده شده است!" بعدها فهمیدم چرا آنروز این قول از زبان من بیرون آمد. چون از آن بعد هیچکس به اندازه آن شخص به من صدمه نزد

و هر بار که صدمه می‌خوردم بیاد قولم می‌افتادم و می‌بخشیدم. اگر آنروز این تعهد بخشش را که حتی پیش از صدمه خوردنم بود نمی‌دادم و بطور فعال کنترل را در دست نمی‌گرفتم، نمی‌توانستم آنرا بارها و بارها به آسانی تکرار کنم بدون اینکه عکس‌العملی فوری نشان دهم و یا فکر تلافی کردن باشم و یا برایش آرزوی همان بدی را بکنم. هر بار فقط برای افرادی که در ماجرا بودند از خدا رحمت و حکمت می‌خواستیم. نمی‌دانم در این میان آیا هر دفعه از قول من سوء استفاده می‌شد یا نه. آیا به او چک سفید داده بودم که هر وقت دلش خواست دردم بیاورد؟ نمی‌دانم، شاید هم مثل خود من آنروز اصلا نفهمیدم من چه قولی دادم و یا شاید هم اصلا آنرا بیاد ندارد. بهر حال من یاد گرفتم که انتظاراتم بر اساس کلام خدا و واقعیت و انتخابم برای بخشیدن همه باشد حتی قبل از آنکه خطایی از آنها سر بزنند. و این قول را درباره همه بدهم حتی اگر فقط به خود و خدا بگویم. این به من کمک می‌کند که روی آن جدی باشم و به من قدرت بخشیدن مکرر را می‌دهد. این روش یک فایده دیگر هم دارد. مردم یا بعلت ترس خدا است که عمدا همدیگر را اذیت نمی‌کنند و یا اگر این ترس را ندارند، بدلائل دیگر در حق همدیگر اجحاف نمی‌کنند، مثلا یا ترس تلافی دارند و یا ترسهای دیگر مثل خراب شدن اسمشان و یا رابطه‌ها، از دست دادن دوستی‌ها و طرد شدن‌های فامیلی و از این قبیل ترسها. وقتی شخص این قول را دارد که هیچیک از ترسهایش اتفاق نمی‌افتند چون از قبل بخشیده شده‌اند، آنوقت صورت حقیقی آنها و نوع قلب و محبتشان زود آشکار می‌شود، چنانکه من هم توانستم آن شخص را بسیار سریع یعنی حتی همان روز بشناسم. عمر ما کوتاه است و فرصتی نیست که بعلت عدم شناخت دیگران وقت را به خیالات و تصورات خود درباره آنها بگذرانیم و یا بجای تمرکز روی سلطنت ابدی با پدر آسمانیمان، با کوتاه‌بینی خود روی آن شناختها تمرکز کنیم. ما که می‌خواهیم هر چه زودتر شبیه پدر آسمانیمان شویم، باید مثل او که همه را می‌شناسد و باز هم رحم می‌کند، حتی با شناخت بدیهای دیگران، نسبت به آنها رحیم باشیم. اما اعتماد کردن به آنها مطلب دیگریست که باید مثل مار هوشیار و مانند کبوتر بی آزار باشیم. (یوحنا ۲: ۲۴، ۲۵؛ متی ۱۰: ۱۶)

One day many years ago (I don't know why) it came to my heart to sit down with a family member and say something that I never said to anybody before or after that. I said, "Look, I want you to know that from now on there is nothing you can do to me that can surpass my forgiveness toward you, meaning right now I am forgiving all your possible future trespasses against me!" Later I found out why that promise came to my tongue that day. Because since then I was never hurt by anybody more than that person and each time that I was hurt, I remembered my promise and I forgave. If I didn't commit to forgiveness even before I was hurt and I wasn't proactive in controlling myself, I couldn't practice it as many times and as easily as I did without any immediate reaction or thinking about revenge or wishing bad things to happen to that person. Only each time I asked for God's mercy and wisdom for the people involved in the situation. I don't know if in each incident my words were taken advantage of or not. Had I given that person a blank check to cash each time to feel free to hurt me? Maybe like myself that person even didn't know what I was talking about that day and forgot about it. Anyway, I learned my expectations to be based on God's word and reality, and my choices be for forgiving each person even before they do anything to hurt me. Giving this promise about everybody even just to God and to myself, helps me to be accountable and empowers me to practice it over and over. This practice has another benefit. If there is no fear or revere of the Lord, most people try not to do wrong to each other because they have fear of revenge, ruining relationships, losing their

face, losing a friend, or being rejected by a family member and so on. When people have this promise that none of their fears are going to happen, because they have already been forgiven, then their true face, and the nature of their heart and love toward us will be revealed, as it did with this family member of mine. Our life is short and we can't waste our time on assumptions due to lack of knowledge or for being short sighted and focusing on that knowledge instead of putting our eyes on the prospect of ruling with our heavenly Father for eternity. If we want to be like Him, we also should have mercy on people even when we know them. However, entrusting ourselves to them is a different story. So, we have to be as shrewd as snakes and as harmless as doves. (John 2:24, 25; Matthew 10:16)

ما تنها با قدرت فکری، شناخت و تجربیات خود نمی‌توانیم مثل مار هوشیار و مثل کبوتر بی آزار باشیم. چون آنوقت با حکمت دنیوی عمل می‌کنیم. اما می‌دانیم که ما در پادشاهی خدا زندگی می‌کنیم که حکمت آن متفاوت و ماورای طبیعی است. انسانها قانون و مذهب را دوست دارند، چون همه را با یک چوب می‌زند و داوری آسان و سطحی است زیرا فقط رفتارها محک هستند. اما قانون و شریعت برای رفع نیاز همه کافی نیست. برای اینکه فهم و تیزهوشی انسانها، موقعیت مالی و شغلی آنها، خانواده و سلامتی آنها، فرهنگ و اعتقادات آنها، تحصیل و تربیت آنها، تجربیات آنها، و بالاخره قلب آنها از همدیگر متفاوت است. اما همه در یک چیز مشترکند و آنها نیازشان به بخشیده شدن و محبت است (هم از طرف خدا و هم از طرف ما) که قانون و مذهب نمی‌تواند به آنها بدهد. ما به سهم خود باید این نیاز را به آنها بدهیم و برای اینکار باید هم فرض را بر بیگناهی آنها بگذاریم و آنها را محبت کنیم و اجازه بدهیم ما را محبت کنند و هم در اینکه کی، کجا، و در چه چیز به آنها اعتماد کنیم، مثل مار

هوشیار و مثل کبوتر بی آزار باشیم. هر چند که با تولد تازه خدا به ما قدرت تشخیص می‌دهد، اما فقط خداست که قلبها را می‌بیند. پس تنها راهی که می‌توانیم با هوشیاری سهممان را ادا کنیم، کمک گرفتن از روح‌القدس است که هدایت‌های او همیشه مطابق با کلام خدا در کتاب مقدس است. با دعا و راهنمایی از روح‌القدس آن سهمی را که خدا به ما داده، ما هم به دیگران می‌دهیم تا خشنودی او را بدست آوریم که هر روزه ما را می‌بخشد و محبت می‌کند و اینگونه در راه شبیه شدن به مسیح گام برمیداریم. در این سفر هیچوقت نباید حفظ تعادل‌مان را فراموش کنیم و باید از زیاده روی بپرهیزیم. (جامعه ۷:۱۸) آخاب پادشاه اسرائیل این اشتباه را کرد. وقتی بنهد پادشاه آرام او را تحقیر کرد و به کشورش حمله کرد، آخاب از خود و کشورش دفاع کرد و پیروز شد. اما بعد زیاده‌روی کرد و وقتی بنهد با سیاست به او نزدیک شد، آخاب به او زیاد اعتماد کرد و او را برادر خود خواند و این به ضررش تمام شد. و یا وقتی پادشاه حزقیای بیمار بود و پادشاه بابل برای دیدن او رفت، حزقیای در اعتمادش زیاده‌روی کرد و همه چیز را در قصرش به او نشان داد که آنهم به ضررش تمام شد. در هر دو نمونه نتیجه برعکس انتظار آنها بود. (اشعیا ۳۹) باید بخاطر بسپاریم که تنها راهی که می‌توانیم دائما در تمام موارد راست و در تعادل بایستیم این است که تا جایی که ممکن است نزدیک به شاقول خداوند (یعنی به کلام او) بمانیم. (عاموس ۷:۸)

In being as shrewd as snakes and as harmless as doves we can't rely merely on the power of our mind, and our knowledge and experience. Because then, we act on our worldly wisdom. But we know that we are living in God's kingdom in which wisdom is pure and supernatural. People love law and religion, because in religion the judgement is easy and superficial and only based on people's behavior, which applies to all without considering any other factor. But religion is not enough and doesn't fit all. Because people are different in their understanding and intelligence and emotional quotients

(IQ and EQ), finances and vocations, families and health, culture and values, education and training, experience and especially condition of their heart. But all have something in common and that is their need for forgiveness and love (both from God and from us) that religion can't provide for them. This is our job to give them what we have received, love them and let them love us. In doing so, we have to give them the benefit of doubt and also be as shrewd as snakes and as harmless as doves in how, when, and where to trust them. It is true that when we are born again, God gives us discernment, but still the only one who can see people's hearts is God. So, the only way that we can do our part is to rely on Holy Spirit, whose guidance is always in harmony with God's word in the Bible. Through prayer and seeking guidance from Holy Spirit, we can do our job and please God who continues to love us and forgive us on a daily basis. In this way we can stay on the path of becoming like him. In our journey we should never forget to keep the balance and avoid the extremes. (Ecclesiastics 7:18 NIV). Ahab king of Israel made this mistake. When Ben-Hadad King of Aram humiliated him and attacked his country, he defended his country and won, but when Ben-Hadad politically got close to him, Ahab went to the extreme by trusting him and calling him his brother, which caused him loss. (1 Kings 20) Or when king Hezekiah was sick and the king of Babylon went to visit him, Hezekiah trusted him to the extreme by showing everything in his palace and that also caused him and his nation great loss. In both cases the result was opposite of what they expected. (Isaiah 39) We have to remember that the only

way to stand straight and in balance at all times, is to be as close as possible to God's plumbline (His Word). (Amos 7:8)

عیسی مسیح فرمود که در تورات چه نوشته شده و آنرا چطور می‌خوانی. (لوقا ۱۰:۲۶) و همه ما می‌دانیم که او گفت: "سؤال کنید که به شما داده خواهد شد، بطلبید که خواهید یافت، بکوبید که برای شما باز کرده خواهد شد. زیرا هر که سؤال کند یابد و کسیکه بطلبد دریافت کند و هر که بکوبد برای او گشاده خواهد شد. و کدام آدمی است از شما که پسرش نانی از او خواهد و سنگی بدو دهد. یا اگر ماهی خواهد ماری بدو بخشد. پس هرگاه شما که شریب هستید دادن بخشش‌های نیکو را به اولاد خود می‌دانید، چقدر زیاده پدر شما که در آسمان است چیزهای نیکو را به آنانیکه از او سؤال می‌کنند خواهد بخشید. لہذا آنچه خواهید که مردم به شما کنند، شما نیز بدیشان همچنان کنید زیرا این است تورات و صحف انبیا." (متی ۷:۷-۱۲)

Jesus once asked, "What is written in the law and how do you read it?" (Luke 10: 26) And we all know that He said: "Ask and it will be given to you; seek and you will find; knock and the door will be opened to you. For everyone who asks receives; the one who seeks finds; and to the one who knocks, the door will be opened. Which of you, if your son asks for bread, will give him a stone? Or if he asks for a fish, will give him a snake? If you, then, though you are evil, know how to give good gifts to your children, how much more will your Father in heaven give good gifts to those who ask Him! So, in everything, do to others what you would have them do to you, for this sums up the Law and the Prophets." (Matthew 7:7-12)

کلام خدا در جای دیگر می‌گوید: "از کجا در میان شما جنگها و از کجا نزاعها پدید می‌آید. آیا نه از لذت‌های شما که در اعضای شما جنگ می‌کند؟ طمع می‌ورزید و ندارید، می‌کشید و حسد می‌نمایید و نمی‌توانید به چنگ آرید و جنگ و جدال می‌کنید و ندارید از اینجهت که سؤال نمی‌کنید. و سؤال می‌کنید و نمی‌یابید از این رو که با نیت بد سؤال می‌کنید تا در لذات خود صرف نمایید." (یعقوب ۴:۱-۳)

Scripture also says; "What causes fights and quarrels among you? Don't they come from your desires that battle within you? You desire but do not have, so you kill. You covet but you cannot get what you want, so you quarrel and fight. You do not have because you do not ask God. When you ask, you do not receive, because you ask with wrong motives, that you may spend what you get on your pleasures." (James 4:1-3).

ما از این وعده‌ها خبر داریم چون همه ما پر از نیازها، خواسته‌ها، امیدها، و آرزوهای فراوان برای خود و عزیزانمان هستیم و می‌دانیم که خدا منبع همه چیزهای خوب است. پس وقتی دعا می‌کنیم، سؤال می‌کنیم، می‌طلبیم و می‌گوییم. و وقتی آنچه برایش دعا کردیم بدست نمی‌آوریم، نسبت به ایمانمان کمی سست‌تر می‌شویم. اما واقعا ما کلام خدا و وعده‌های او را چطور می‌خوانیم؟ او چنانکه ادعا کرد، راه و راستی و حیات است، پس هیچوقت دروغ نمی‌گوید! پس شاید ما باید کلامش را در نور دیگری، یعنی نور او ببینیم. آنوقت می‌توانیم متی ۷:۷-۱۲ را کمی عمیق‌تر بخوانیم.

We know this promise, because we all are full of needs, wants, wishes, and hopes for us and for our loved ones. We also know that God is the source of all good things, so we ask and seek and knock each time that we pray. And when we don't get what we asked for, we get a little

discouraged in our faith. But really, how do we read God's word and His promises? He is the way and the truth and the life as He claimed to be. So, He never lies! Then maybe we need to see His word in another light, His light. Then we can read Matthew 7:7-12 a little deeper:

سؤال کنید (که اراده و منظور او برای شما چیست) و به شما داده خواهد شد (شما متوجه خواهید شد.)، بطلبید (که چطور دست او را در آن مسئله مورد نظرتان ببینید) که خواهید یافت (او خود را نشان خواهد داد و شما او را خواهید دید)، بگوید (دری را که او پشت آن است و به او ختم می‌شود) که برای شما باز کرده خواهد شد (مجبور نیستید همه درهای بسته را بگوید، بلکه فقط آن دری که او برایتان می‌خواهد باز شود بگوید). زیرا هر که (هر که با این انگیزه دعا کند) سؤال کند یابد و کسیکه بطلب دریافت کند و هر که بگوید برای او گشاده خواهد شد. و کدام آدمی است از شما که پسرش نانی از او خواهد و سنگی بدو دهد. یا اگر ماهی خواهد ماری بدو بخشد. پس هرگاه شما که شیرین هستید دادن بخشش‌های نیکو را به اولاد خود می‌دانید، چقدر زیاده پدر شما که در آسمان است چیزهای نیکو را به آنانیکه از او سؤال می‌کنند خواهد بخشید (اگر مرا پدر آسمانی می‌خوانی، به من اعتماد کن که منظور و اراده من برای تو بهتر است از آنچه تو بتوانی از من بخواهی. پس از من بخواه تا اراده‌ام را به تو نشان بدهم و اول خود مرا بطلب. من چنین قلبی را و چنین تعهد و اطاعتی را می‌خواهم ببینم تا در اصلی را که من پشت آنم برایت باز کنم نه هر دری را.) لہذا آنچه خواهید که مردم به شما کنند، شما نیز بدیشان همچنان کنید زیرا این است تورات و صحف انبیا. (متی ۷:۷-۱۲) (این آیه بنظر نمی‌آید که به دعا و چیزی از خدا خواستن ربطی داشته باشد اما انتظارات عمودی (از خدا) و افقی (از دیگران) ما را به هم مربوط می‌کند. انتظار از خدا که "قرضهای ما را ببخش، چنانکه ما هم قرضداران خود را بخشیده‌ایم." و انتظار از مردم که ما را ببخشند همانطور که ما هم آنها را بخشیده‌ایم. پس بخشیدن ما نسبت به دیگران قسمت مشترک در هم

قسمت عمودی و هم قسمت افقی صلیب است. این خلاصه زندگی در ملکوت خداست که در نور خداوند از همین الآن و با از دل بخشیدن، همه کنترل زندگی خود را بدست بگیریم و تا ابد با او سلطنت نماییم. (متی ۱۸: ۳۳-۲۵) (دوم تیموتاؤس ۲: ۱۲)

Ask (what is His purpose and will for you) and it will be given to you (you will find out); seek (how can you see His hand in that specific issue) and you will find (He will show you and you will find and see him); knock (the door that He is behind and only the door that He wants to be opened to you) and the door will be opened to you (you don't have to knock and hit your head against every closed door). For everyone (with this kind of motivation) who asks receives; the one who seeks finds; and to the one who knocks, the door will be opened. Which of you, if your son asks for bread, will give him a stone? Or if he asks for a fish, will give him a snake? If you, then, though you are evil, know how to give good gifts to your children, how much more will your Father in heaven give good gifts to those who ask him! (If you call me heavenly Father, trust me that my purpose and will for you is better than anything you can ask for, so ask me to show you my will and seek me first. I want to see this kind of heart and submission and obedience to open the door for you and not any door, but the door that I am behind). So, in everything, do to others what you would have them do to you, for this sums up the Law and the Prophets. (This verse seems not so related to prayer or asking God for something, but it connects our vertical expectations (from God) with our horizontal expectation (from people). Asking God, "forgive us our debts, as we also have forgiven our debtors" and asking people to forgive us as

we also have forgiven them. So, our forgiveness toward others is the common to both vertical and horizontal parts of the cross. Living in God's kingdom boils down to this: Forgiving everybody from our heart and starting to take control of our lives in the light of God and ruling with him for eternity. (Matthew 18:23-35) (2 Timothy 2:12)

پس بعنوان فرزندان خدا ما باید علارغم شرایط، در بخشیدن پیشقدم باشیم. چون هر چند که خدا به ما چون فرزندان نگاه می‌کند، اما قلب ما باید مثل مسیح قلب یک غلام و خادم باشد که پای شاگردانش را می‌شست و خود را نمونه گذاشت. در لوقا ۱۷ مسیح می‌گوید که باید مرتبا ببخشیم و بعد مثلی می‌آورد که آیا وظیفه یک غلام این نیست که اربابش را اطاعت و خدمت کند؟ پس شما هم اگر قلب مطیع یک غلام را دارید و مرا ارباب می‌خوانید با قلب یک غلام بی‌منفعت که وظیفه‌اش اطاعت از اربابش است دیگران را ببخشید. لوقا ۱۷:۳-۱۰، ۲۲:۲۷-۳۱. غلام یا کنیز بی‌منفعت یعنی اینکه مثلا شما تمام عمرتان خوبی کرده‌اید و بدی دیده‌اید و در این دنیا نه پاداش خوبیهایتان را گرفته‌اید و نه آنهایی که به شما بدی کرده‌اند تنبیه شده‌اند و حالا روز آخر عمرتان است و می‌فهمید که داوری هم وجود ندارد و دنیای دیگری هم نیست، بهشت و جهنمی هم وجود ندارد، اما هنوز خوشحالید چون دوست داشتید خوبی کنید و لذت خوبی کردن را پاداشتان بحساب آوردید که به تمام آن دشمنی‌ها می‌ارزیده است. (افسیان ۲:۱۰) وقتی دو نفر به مشکلی برمی‌خورند تقریبا در هیچ موردی نیست که یکی از آنها کاملا بی‌گناه باشد. به همین دلیل وقتی بجای بخشیدن، ماجرا را بین مردم پخش می‌کنیم تا حمایت آنها را برای اینکه قربانی شده‌ایم جلب کنیم، اولین چیزی که ممکن است نصیبمان شود سرزنش آنها برای سهم ما در آن ماجراست که یا رو در رو و یا پشت سر ما خواهد بود. چون هیچکس بجای ما نبوده که تمام جزئیات را بداند و هر چقدر هم که توضیح بدهیم، هیچکس موقعیت ما را درک نخواهد کرد. اما برعکس اگر مثل پدر آسمانیمان عمل کنیم،

بخشیم و فراموش کنیم، آنوقت همه کسانی که در آن ماجرا بودند، ما را خواهند شناخت. (ارمیا ۳۱:۳۴)

Therefore, as children of God, we have to forgive first regardless of the situation. Although in God's view we are His children, we have to have the heart of a servant like Jesus, who washed His disciples' feet and left His example for us. In Luke 17, Jesus told his disciples to forgive each other over and over and then told them a parable asking; "Isn't a servant's duty to obey and serve his master?" So, if you have a heart of a servant and call me master, you must obey me like an unprofitable servant, whose duty is to obey his master and forgive others over and over. (Luke 17:3-10, 22:27-31). To understand the meaning of an unprofitable servant, imagine you have done good to everybody all your life and in return, you have received nothing but persecution. Now is the last day of your life and neither you got rewarded your good nor your persecutors got punished for their wrongdoing. You also realize that there is no judgment, other life, or heaven and hell. But you are still rejoicing, because you enjoyed doing good and you consider the joy of your deeds as your reward that surpasses any enmity you received. (Ephesians 2:10) When two people are involved, it is very rare that either one is completely innocent. Therefore, if instead of forgiveness and dealing with the person, we start to spread the story seeking support for our sense of victimhood, the first thing we may get from people is blame for our part either in front of us or behind our back. Because nobody has been in our shoes to know all

the details, it doesn't matter how much we explain, nobody will understand it in full. But if we act like our Father in heaven, forgiving and forgetting, then all who were involved will know who we are. (Jeremiah 31:34)

اما وقتی ما قلب و فکرمان را از تلخی، انتقام، و دعا پاک می‌کنیم و برای سهم خود در آن برخورد طلب بخشش می‌کنیم، حداقل دیگر قلب ما، ما را سرزنش نمی‌کند چون در واقع ما آن کاری را کرده‌ایم که خدا را خشنود می‌کند. "اگر ای حبیبان هرگاه دل ما را مذمت نکند در حضور خدا اعتماد داریم. و هر چه سؤال کنیم از او می‌یابیم از آنچه که احکام او را نگه می‌داریم و به آنچه پسندیده اوست عمل می‌نماییم." (اول یوحنا ۳: ۲۱-۲۲) تصور کنید اگر بجای پاک کردن این تار عنکبوت‌ها و تخم‌های افعی از فکرمان، آنها را به افکار دیگران هم گسترش دهیم، چه کمک بزرگی به ایجاد یک جامعه ترسناک کرده‌ایم.

But when we cleanse our hearts and mind from bitterness, revenge, and enmity, and ask for forgiveness for our part, then at least our heart doesn't condemn us, because we have done what pleases God. "Dear friends, if our hearts (Holy Spirit living and ruling in our heart) do not condemn us, we have confidence before God and receive from him anything we ask, because we keep his commands and do what pleases him." (1 John 3:21-22) If instead of cleaning the spiderwebs and viper eggs in our minds, we spread them to others, imagine what a scary community we are helping to create.

وقتی ما برای سهم خود عذرخواهی می‌کنیم، طرف مقابل می‌تواند با خوشحالی از این موقعیت استفاده و او هم عذرخواهی کرده، با ما صلح کند و یا تصمیم بگیرد از دست ما عصبانی مانده ما را طرد نماید. و حتی بدتر، می‌تواند ما را به آنچه خودش در حق

ما کرده است محکوم کند. و یا بدتر، می‌تواند فروتنی و بخشش ما را علامتی برای اعتراف به این بگیرد که ما باعث تمام ماجرا بوده‌ایم. و یا حتی بدتر از آن می‌تواند دعوا را به خیابان ببرد و ماجرا را آنطور که می‌خواهد برای گرفتن تایید بین فامیل و یا در ملا عام بازگو کرده باعث بی‌آبرویی ما شود. اگر ما کسی را که نمی‌خواهد صلح کند از چشم خدا نگاه کنیم، دلمان برای او می‌سوزد، چون نمی‌داند چه می‌کند. دیر یا زود حقیقت بیرون می‌آید حتی شاید بوسیله خود شخص وقتی خدا وجدان او را به اشتباهش ملزم کند. و حتی تا آنوقت همان مردم که او را تایید می‌کنند، رو در رو و یا پشت سر او را هم محکوم می‌نمایند که مثل پاشیدن نمک روی زخم باعث درد بیشترش می‌شود. و بقول معروف از اینجا مانده و از آنجا رانده می‌شود. "برای نزاع بتعجیل بیرون مرو. مبدا در آخرش چون همسایهات تو را خجل سازد، ندانی که چه باید کرد. دعوی خود را با همسایهات بکن، اما راز دیگری را فاش مساز، مبدا هر که بشنود تو را ملامت کند و بدنامی تو رفع نشود." (امثال سلیمان ۸:۲۵-۱۰) و نه فقط ملامت مردم بر او می‌ماند بلکه در نظر خداوند هم این اصرارش در صلح نکردن برایش معادل جادوگری، بت‌پرستی، و یاغی‌گری بر علیه کلام خدا بحساب می‌آید.

(اول سموئیل ۱۵:۲۳)

When you apologize for your part, the person can either be happy to receive the opportunity to apologize too and make peace with us, or they can decide to stay angry and reject us. And even worse they can blame us for what they themselves have done to us or to themselves. And even worse still, they can take our apology as a sign of our confession for being the cause of the whole situation. Or even worse than that, they can take their fight to the street by publicizing their side of story within the family and even in the public to defame us and get others' approval. Unless like you they also seek peace, they keep their pain and burden. And if you look at the situation

from God's eyes, you can't help but be sad and sorry for them, because they don't know what they are doing. Sooner or later, the truth will come out and meanwhile, people being people, in front of them or behind their back blame them as well, which would be like putting salt on their wound. So, they lose everybody. "Do not bring hastily to court, for what will you do in the end if your neighbor puts you to shame? If you take your neighbor to court, do not betray another's confidence, or the one who hears it may shame you and the charge against you will stand." (Proverbs 25:8-10) Not only they will be miserable and ashamed among people, in God's sight their stubbornness will be considered as witchcraft, idol worshiping, and rebellion against God's word. (1 Samuel 15:23 KJV)

درست است که باید برای همه دعا کنیم و در مواقعی به شخصی که نمی‌خواهد با ما صلح کند، وقت بدهیم تا برای او هم صلح کردن تقدم پیدا کند. اما کلام خدا هم در عهد عتیق و هم در عهد جدید، در جایی می‌گوید دیگر دعا نکن. (ارمیا ۱۶:۷) (اول یوحنا ۱۶:۵) اگر این دو بخش را کامل بخوانیم و به کل پیغام و شخصیت خدا در تمام کتاب مقدس فکر کنیم، می‌بینیم که قوم اسرائیل گناهان زیاد و وحشتناکی انجام دادند و خشم خدا را به هیجان آوردند بطوریکه خدا تصمیم گرفت آنها را تنبیه کند. آنوقت از آنجایی که او خدای عادل، رحیم، و دیر غضب است، به نبی خود، ارمیا می‌گوید: دعا بس است، چون نه آنها از گناهانشان برمی‌گردند و نه من از عدالت منصرف می‌شوم، پس هر چقدر هم دعا و شفاعت کنی، من ترا اجابت نمی‌کنم. (آیه ۱۶) (آن بجا دعا برو و به این قوم بگو (اخطار بده) چرا و چه نوع بلاهایی به سرشان خواهم آورد (اگر توبه نکنند)، اما من می‌دانم که توبه نخواهند کرد. (آیه ۲۷) در عهد جدید، یوحنا هم همین را می‌گوید که وقتی میبینی کسی در گناه است برایش

دعا کن، اما گاهی آن گناه نه اینکه بزرگ و کوچک باشد، بلکه هر چه هست باعث شکست و مرگ روحانی شخص می‌شود و روی دیگران هم اثر منفی می‌گذارد. آنوقت دیگر دعا نکن، بلکه با هدایت خدا چیزی بگو و یا کاری بکن تا آن شخص از گناهِش برگردد. (یعقوب ۵:۱۹-۲۰) که شاید هم برنگردد و حتی بجای تشکر از ما برای هشدار دادن، ما را محکوم کند که منظور ما از آن کلام لعنت کردن آنها بوده است و باز به گناهِش ادامه دهد و حتی با ما قطع رابطه کند تا دیگر به او اختاری ندهیم که مبدا وجدانشان آنها را ملزم کند و از کار بدشان برگردند. (ارمیا ۲۶:۲-۳، ۸، ۱۲-۱۴) اما بهر حال اگر ما با محبت و هدایت خدا و بمنظور صلح و شفای روابط جلو رفتیم، آرامش خواهیم داشت که وظیفه خود را انجام داده‌ایم. (حزقیال ۳۳:۱-۲۱)

It is true that we have to pray for everybody and sometimes give time to the person who doesn't want to be at peace with us until peace becomes a priority for them as well. But in both Old Testament and New Testament there are times that God says: "Stop praying!" (Jeremiah 7:16) (1 John 5:16) If we read these two chapters and think about God's character and His whole message in the Bible, we can see the story. God's people committed a lot of awful sins and made God angry, so, He decided to punish them. Since He is just, merciful, and slow to anger, He told His prophet Jeremiah: Stop praying, because neither they will stop their wrong doings nor I deny my justice. So, it doesn't matter how much you pray, I won't answer. (Verse 16) Now get up and instead of praying, go and warn them about their sin and the consequences if they don't repent. But I know that they won't repent (verse 27). In New Testament, the apostle John also says the same thing. If you see somebody commit sin, pray for them, but if that sin, big

or small is a kind of sin that leads to the person's spiritual defeat and death and it affects others in a negative manner, then stop praying. Then you need to get guidance from Holy Spirit and say or do something to bring the person back from his destructive path. (James 5:19-20). Of course, even then, they might not return from their sin and instead of being grateful for our care, they might interpret our warning as cursing them. They can not only continue whatever they were doing but they can abandon us too. They do this, so we don't remind them again lest their conscience convict them and they return from whatever they are doing. (Jeremiah 26:2-3, 8, 12-14) In any way, if whatever we said or did was with God's guidance and pure conscience for sake of peace and healing of our relationship, then we'll have peace that we did our job in God's eyes. (Ezekiel 33:1-21)

حتما شنیده‌اید که کلام خدا می‌گوید: "هر که بر رخسار تو زند دیگری را بسوی او بگردان و کسیکه ردای تو را بگیرد قبا را نیز از او مضایقه مکن. هر که از تو سؤال کند بدو بده و هر که مال تو را گیرد از وی باز مخواه. و چنانکه می‌خواهید مردم با شما عمل کنند شما نیز به همانطور با ایشان سلوک نمایید. زیرا اگر محبان خود را محبت نمایید، شما را چه فضیلت است زیرا گناهکاران نیز محبان خود را محبت می‌کنند. و اگر احسان کنید با هر که بشما احسان کند چه فضیلت دارید چونکه گناهکاران نیز چنین می‌کنند. و اگر قرض دهید به آنانیکه امید باز گرفتن از ایشان دارند شما را چه فضیلت است زیرا گناهکاران نیز به گناهکاران قرض می‌دهند تا از ایشان عوض گیرند. بلکه دشمنان خود را محبت نمایید و احسان کنید و بدون امید عوض قرض دهید زیرا که اجر شما عظیم خواهد بود و پسران حضرت اعلیٰ خواهید بود چونکه او با ناسپاسان و بدکاران مهربان است. پس رحیم باشید چنانکه پدر شما

نیز رحیم است. داوری مکنید تا بر شما داوری نشود و حکم نکنید تا بر شما حکم نشود و عفو کنید تا آمرزیده شوید. بدهید تا بشما داده شود زیرا پیمانہ نیکوی افشردہ و جنبانیدہ و لبریز شدہ را در دامن شما خواهند گذارد زیرا کہ بہ همان پیمانہ کہ می‌پیمایید برای شما پیمودہ خواهد شد." (لوقا ۶:۲۹-۳۸ از ترجمہ قدیم)

You have certainly heard that God's word says: "If someone slaps you on one cheek, turn to them the other also. If someone takes your coat, do not withhold your shirt from them. Give it to everyone who asks you, and if anyone takes what belongs to you, do not demand it back. Do to others as you would have them do to you. If you love those who love you, what credit is that to you? Even sinners love those who love them. And if you do good to those who are good to you, what credit is that to you? Even sinners do that. And if you lend to those from whom you expect repayment, what credit is that to you? Even sinners lend to sinners, expecting to be repaid in full. But love your enemies, do good to them, and lend to them without expecting to get anything back. Then your reward will be great, and you will be children of the Highest, because he is kind to the ungrateful and wicked. Be merciful, just as your Father is merciful. Do not judge, and you will not be judged. Do not condemn, and you will not be condemned. Forgive, and you will be forgiven. Give, and it will be given to you. A good measure, pressed down, shaken together and running over, will be poured into your lap. For with the measure you use, it will be measured to you." (Luke 6:29-38 NIV)

اما همانطور که می‌بینید در تمام این موارد، این شماست که تصمیم می‌گیرید با هدایت خدا مظلوم شوید، احسان کنید، و ببخشید و گرنه منظور این نیست که هر کس با شما هر طور که خواست رفتار کند و شما را تحقیر و توهین و غارت نماید و شما این رفتارها را بپذیرید چون مسیحی هستید. چون اگر چنین بود، حتی از زمان موسی خدا امر به تعیین داوران در بین قوم نمی‌کرد و قوانین جوامع را رد می‌کرد. حال آنکه او ما را تشویق می‌کند که از قوانین جامعه اطاعت کنیم تا هرج و مرج و بی‌انصافی، جامعه را از بین نبرد. (رومیان ۱۳:۱-۲). در اینصورت همانطور که در ابتدا گفتیم، اگر کسی برای ما یا دیگران، بخصوص بچه‌ها بهر شکلی مزاحمت، مشکل و خرابی بار می‌آورد، باید آن مشکل را مثل یک مسئله حل کنیم و در این راه با صاحب نظران روحانی و قانون‌گذاران جامعه‌ای که در آن زندگی می‌کنیم مشورت نماییم. (امثال سلیمان ۲۲:۱۵) آنوقت می‌توانیم با آن شخص برخورد منطقی داشته تا کنترل تصمیم برای بخشیدن با ما باشد نه با زور و اجبار و یا اینکه فکر کنیم چون مسیحی هستیم باید تو سری خور باشیم. بین فیض و تو سری خوردن مرز باریکیست که باید مواظب آن باشیم. هر چند که ما نباید کسی را بخاطر نفع خودمان و ضرر دیگری بدست قانون بسپاریم، بخصوص اگر ایماندار باشد، اما اگر کسی حداقل به قانون جامعه احترام نمی‌گذارد و بخاطر مسیحی بودن ما به خود حق می‌دهد و یا از ما انتظار دارد بگذاریم از ما سوء استفاده کند و یا برایمان قلدری نماید، و به قضاوت کلیسا اهمیتی ندهد، آنوقت قوانین اجتماعی می‌تواند وسیله‌ای باشد که سلامتی ما (و احتمالاً عزیزانی که تحت تاثیر ظلم قرار گرفته‌اند) و نظم جامعه را حفظ کند. (اول قرنتیان ۶:۱-۷) خدا به ما در مورد ولرم بودن و بی تفاوت بودن به گناه هشدار داده است. (مکاشفه ۳:۱۶)

But as you see, in all of these situations, it is you who decides with God's guidance to give in, forgive, or bless them. That doesn't mean anybody can do whatever they want to do with you, humiliate you, bully and abuse you, and steal and rob you and you have to accept it because you are Christian. Because if that was God's intention,

He wouldn't establish the system of judges among His people even since Moses' time and He would reject the law of the land. But He encouraged us to follow the law of the land to prevent anarchy and injustices which ruins our society. (Romans 13:1-2) So, as we noted earlier, if anybody in any form tries to destroy us and creates problem for us or others, especially for children (like bullying or any kind of abuse), we have to try to solve that problem by consulting our spiritual leaders and professionals in our society who know the law of the land. (Proverbs 15:22) Then we can deal with the person reasonably and take the matter of decision making for forgiveness in our hand. This way, we can make informed decision and forgiveness is not imposed on us and we won't think that we have to be a doormat in order to be a Christian. There is a fine line between being gracious and being a doormat. We have to watch that line. We shouldn't take anybody to court for sake of our own benefit and their harm, especially if they are believers. But if somebody doesn't respect the law of the land and moral values of the church and expects us to take any abuse or cruelty because we are Christians, then using social law, professionals, and authorities in our society might be a tool for bringing healthy relationships for us and those who have been affected by their wrong doings. (1 Corinthians 6:1-7) God has warned us about being indifferent and lukewarm toward sin. (Revelation 3:16)

یادم می‌آید که سالها پیش موتوری که روابط خانوادها و اقوام را می‌چرخاند، فداکاری و وفاداری ناشی از هم‌خونی بود و سوخت آن موتور محبت و احترام می‌بود. خوب یا بد خانوادهاش برای هرکس مقدس بود. سالها گذشت، طبق نبوت‌های کلام خدا، دنیا و

خانواده‌ها عوض شدند و موتور دیگری روابط خانواده‌ها را می‌چرخاند، و آن حسادت و رقابت بود که سوخت آن خود مرکزی و رفع نیازهای شخصی بود. دیگر خانواده مقدس نبود، بلکه حکم حساب بانکی را داشت، اما لااقل مثل حساب جاری بود که نیاز به توجه و دقت موقعیتهای برای حفظ تعادل حساب داشت. چون هر چه بود خانواده بهم نیاز داشتند و زندگیشان روی هم اثر می‌گذاشت. زمان گذشت و موتور روابط باز هم تغییر کرد و اینبار کنترل کردن همدیگر بوسیله پول و مقام و قدرت بود و سوخت آن ترس بود و سوءظن و دوری از هم بود و مرزهای بی پایان. دیگر خانواده حتی مثل حساب جاری نبود که گاهگاهی تعادل آن ارزیابی شود، بلکه دیگر خانواده مثل حساب بازنشستگی، مدت مدیدی باید رها میشد تا سودش بیشتر شود و با این نوع حساب باز کردن دیگر جایی برای بخشش و نیازی برای چک کردن نبود و فقط باید پس انداز می‌شد. غافل از اینکه تا دنیا دنیاست، خانواده بهم متصل و روابط آنها خواسته یا ناخواسته، دانسته یا ندانسته روی سلامتی و شادی و آرامش همدیگر تاثیر می‌گذارد و دنیا را به روزی می‌اندازد که ما شاهد آنیم. اما ما که نمی‌خواهیم شبیه این دنیا شویم می‌توانیم تصمیم بگیریم طبق اراده خدا به محبت نخستینمان برگردیم تا قلبهایمان برای خانواده‌مان بتپد، والدین برای فرزندان و فرزندان برای والدین. (ملاکی ۶:۴) و برای همدیگر بخاطر مسیح و برای جلال نام او. (اول پطرس ۴:۸-۱۹) و با نیتی صحیح در اتحاد و هماهنگی بخاطر امید وعده‌ای که داریم. (افسسیان ۳:۲-۴) و با محبتی که هرگز ساقط نمی‌شود (اول قرنتیان ۱۳:۴-۸) مدیون احدی بچیزی مشویم مگر به محبت. (رومیان ۸:۱۳-۱۴) چون محبت تکمیل شریعت است و نجات ما نزدیکتر است از آن وقتی که ایمان آوردیم. پس بدینگونه اسلحه نور را بیوشیم یعنی عیسی مسیح خداوند را و با او تا ابد سلطنت کنیم. امین!

I remember many years ago loyalty and selflessness were the engine of relationships in families and the fuel of this engine was love and respect. Good or bad everybody thought of their blood family as something sacred. Years passed and according to the Bible prophesies, the world

and families changed. A different engine moved family relationships and that was jealousy and competition. The fuel of this engine was self-interest in wants and needs. The family wasn't considered sacred anymore but was treated like a bank account. But at least it was like a checking account that needed to be checked and balanced often. After all the family needed each other and needed to watch each other, because their behavior could affect one another. Time passed and again another engine showed up to rule family relationships and that was money and power, and its fuel was fear and suspicion and abandonment and endless boundaries. The family wasn't even considered as a checking account anymore, but it was like a retirement saving account such as IRA (Individual Retirement Account) or CD (Certificate of Deposit) that you had to abandon it and you don't need to check it. So, with this kind of account there is no room for giving and with longer abandonment comes more profit. That is the idea, but the fact is as long as we live, our lives are bound to our families, and our relationships affect each other one way or another, wanted or unwanted. Our peace, happiness, and health are directly related to our relationships. We are witnessing that the world is not in the state of health. So, if we don't want to be like the world, we have to decide according to God's will to return to our first love for our family. We need to turn our hearts to each other, parents to their children and children to their parents (Malachi 4:6) and to others for sake of Jesus and His glory (1 Peter 4:8-19), with right motivation for unity and harmony for sake of the hope of promise we have (Ephesians 4:2-3) and with love that

never fails (1 Corinthians 13:4-8). We shouldn't have any outstanding debt except the continuing debt to love one another, (Roman 13:8) because love completes the law. Our salvation is closer than when we got saved, so in this way we put on the armor of light and clothe ourselves with the Lord Jesus Christ and reign with Him forever. Amen!

کتاب‌های دیگری که به قلم نویسنده نوشته شده است

نگارش:

- خانواده مسیحی.
- زنده‌ها بارورند.
- عشق، گنج پُر جلال.
- قیام مسیح.
- میوه‌ای برتر از زرِ ناب.
- میوه نور.
- و خداوند مرا تعلیم داد پس دانستم.



می گوئید: نمی توانم!
خداوند می گوید: می توانی! اما فقط در من!
چون با کفایت من می توانی خودکفا باشی!
آنوقت می توانی بگویی: قدرت هر چیز را دارم در مسیح که به من قوت
می بخشد!
بنابراین ضعیف بگوید قوی هستیم! و فقیر بگوید ثروتمندم!
این بخاطر کاری است که مسیح برای من کرده است!
(فیلیپیان ۴:۱۳) (یوئیل ۳:۱۰) (یعقوب ۱:۹-۱۱)

You say: I can't!
God says: You Can! But only "in Me" you can!
Because you can be self-sufficient in My sufficiency!
Then you can say: I can do all this through Him who
gives me strength.
Therefore, Let the weak say, I am strong! and let the
poor say, I am rich!
Because of what the Lord has done for me!
(Philippians 4:13 NIV) (Joel 3:10 NIV) (James 1:9-11
NIV)

